





کتاب

در جواهرات و فلزات

و خواص هر یک

تصنیف محمد بن منصور که حسب الامر سلطان

ابوالنصر حسن بهادرخان

نگاشته

۳۵

مثل لاقارهمه [illegible]

جمیع [illegible] تجوید

لغة مختصره

بسم [illegible]

اشتریته فی شهر شعبان [illegible]

فی سلخ سنه ۸۲۵

محمد باقر [illegible]

لذ ثبت ثمنیه دلا شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش بی اندازه و قیاس صانعی را که جوهر
صنعش بازار کاینات بجواهر ثوابت و سیارات آراسته
داشت حاکمی که صیت حکمش و منار افتاب برد و در اهر کوا
در بازار ر درنگار روان کرد اند مبدعی که درج سیمای
سپهر از دراری پر در کرد و گنجینه سینه عارف از
معارف پر گوهر ساخت مرکبی که جوهر پاک را بعد از آن
عشق و هوا پاک و خاک پیوند داد و ازدواج ایشان از
عظیم الشان که اعجوبه زمان و نادره دوران است ارا
نابود بیازار آگاه وجود آورد معبودی که عامه عباد را
سجده هزاد دانه تکلیف در گردن انداخته بدار العباده
کون و فساد فرستاد در هنگام بدایع نوادر مستی خار

گذرانیده محسود و مجسود ملاء اعلا کرد اند و در مقام
بی بنیادی پیکر زیبا منظر انسانی از آثار سبحات جنا سلام
با خاک راه برابر کرد اند عالم آرایی که شمع کافوری صبح از
شعله مشعله افتاب روشن کرد اند و سواد دلکش شب از
در شب چراغ کوکب منور و مزین ساخت و خامه قدرتش
نقشی بر آب زد دری خوشاب حادث گشت و نقاش

نظم

قطرتش رنگی بخاک داد که زر معربی تکوین پذیرفت
قطره آب که از صلب سحابی بچکید ⁂ در کف قدرتش لؤلؤ
مرجان گردید ⁂ پاره خود که بدر افتد زمر یکی کوه از شعاع
گر مشتری لعل بدخشان گردد و درود نامعدود نثار قافله سا
لار مسافران وجود که مباشد نظر کیمیا اثر مس وجود خاکیان را
برابر کرد جوهر شناسی که دریکتای بی همتای وحدت
از قعر بحر عمیق کثرت استخراج نمود خواجه که جهاز
پر سودای عشق و هوا از قدوم مقدس رونق و رواج
یافت تا دیده بینی گردید و مرئین دانکحل ما زاغ البصر مکحل

ساخت وآن دو بجه امروز تفاصیل احوال فرد امثای هله
کرده مسند نشینی که آن جناب خیام دولت وشوکت او فرا
فراخ پیمای جهان فانی کذرا منده باد تا دوام وخلود
استوار کرد اندہ پایه منبر امتزار رواق نه پایه افلاک عزت بلند
ودامن پاکش از الوده خاک این مغاک آلوده نکشت تا شد
سواری که خود دوامد بیش حرخه دان پیشانیت سپهر ادنی
تیز رفتاری که بیکان تیر ملک وهم وکمان از دو بدن دکان
او عاجز مانده اند مایه امید وتیم صدف وجود ادا یتیم
نظر حقیقت بیش از کون ومکان کذشته در اوج لامکان
جولان میکند ومحتسب شریعت کوودش زهره دامنش کردا
بکاونشانده کرد جهان میکرداند از اهتمادی که دستکاری
از ظلمات عدم بپرتوی نور نخستین او شد مشکل کشای
که خلاص عالم از فزع اعظم بوسیله شفاعت او خواهد
بود نظم ز ظلمات عدم می امدی وپیش روادم ❊ چراغی بود
در دستش هم از نور نخستین ❊ یدالله کوست اندر

استین

کوست اندر استین غیب پوشیده ❊ فشانده آستین
در غیبه در نخستین چو جرح ذوالمجید بور پایهای
قیامت را سود کسترده انساعت بساط عز وتمکین
محروم دادی مع الله مظهر اسم اعظم اهدی الناس هدی المسالک
الله العارف بالله الفرد الاوحدی ابو القاسم محمد عربی علیه
درر الصلوة وتحف التحیات وعلی اله واصحابه معدن
الدرایات ونجوم فلک الهدایة بعدها چون اهل الحقیقه بل
لا شیء فی الحقیقه محمد بن منصور مامور شد بانکه رسالة
در بیان جواهر ترتیب نماید بر همکنان مخفی نماند که اشرف
واعلی واحسن واسنی جواهر باسرها جوهر وجود بلجود
در درج خلافت وکوهر مکان معدلت وراقست چه
در دریای مکرمت وعطا کستری وچه کوهر کوه با شکوه
شوکت ورفعت پروری چه دریا وچه کوه عالمی بصوره
یکی از احاد بنی ادم بر امده وجهانی در کسوت انسانی مخفی
نظم بحر اعظم در نمی پنهان شده ❊ در سه کز بین عالمی

٥ پنهان شدم ÷ بگر نهان خواهم به پنهای فلك ÷ تا بگویم
شرح آن وشك فلك لاجرم بندی از احوال این جوهر
عالی کشیدم در دو فصل **فصل** اول در معدن او معدن این
در لطیف و مصدر این جوهر شریف صاحب قران دوران واسف
که نقش بند خیال از تصویر تشبیه و مثال او متوالد کردد شا
همسو او عطابخش کیتی داو که چشم روزکار در هیچ قرن
قرین او ندیدم و نخواهد دید همای عنایتش بیضه فلك
هفت اقلیم را در زیر بال کرفته از فنا و دوشاه نکاه میدارد
دو طبیب عنایتش از شربت عذب عدالت تسکین حرارت
مظلومان داد خواه می نماید سایه چترش مسکن خورشید
تابان و کرد موکبش سرمه چشم امید مظلومان زمان
دولتش بمرتبه بلند شده که دست حوادث زمان با
عمر سد و پایه قدرش چندان ارتفاع یافته که بر دوا
نه پایه کردون بر ترقی مجو بیاب تیغش در جو بیار خلق
دشمنان کل سرخ می پرورد و موی چه جوهر شمشیرش

معن

٦ شمشیر مجوهر دو صد رمه کوز کو آتش دم صبح در سفینه
شام میکشد و هیبت تیغ خونفشانش خون شفق از دیده
خورشید میچکاند چابک سواری که اکر پاره با دست عنان
هیبت جهد مرکز خاك ببالای افلاك جهاند کمند افکنی که
اکر کمند کیانی را در کردن ایام کرشته افکند او را باد کردانند
کمانداری **نظم** دنهاد و قن شب بر برج کج بیر ÷
کشد سرمه در چشم سوزد بشیر ÷ هر چند دور زمان کعبتین
اختر از ادر طاس کردون کردانیدم نقشی که خلاف مراد او باشد
ندیدم و چندانکه شاهان جنك جوی رخ بسوی او فرزانه
ایشان را بیکدست برد او اسب دولت پیاده ساخته در
پل ملامت انداخت عجبی نیست که ذات آسمان مثابش با العزم
دفتر وزیر همرکاب تو امانند عجب آنستکه دائی پر دو بخت
جوانش با وجود شیب و شباب افراب در صنع لباسی **نظم**
بو رزم اندر آن دهر تو یاب سوز ÷ به بزم اندر آن ماه لیلی
فروز ÷ غاینده شب بر روز سفید ÷ کشاینده کنج بیش امید

فرا بیند گرد از وردگاه ÷ فشانده خون ز ابر سیاه ÷

صفحهٔ ضمیر منیرش محل انتقاش حقایق و لوح خاطر خطیرش

مهبط انوار دقایق علماء عصر از فیض کلمات حکمت آمیزش

حل مشکلات میکنند و فضلاء دهر از پرتو عبارات گوهر

افشانش مفصلات میگشایند السلطان الاعظم الاکرم الا عود

الافخم مجدد مراسم الملة الحنفیة محیی مآثر الدولة العباسیة مو

المائة السابعة مستنزل الدهر عن طاعة الاسیة المؤید بالرضا

الابدیة السلطانیة بن السلطان ابو النصر حسن بهادر خان

خلد الله مدی الزمان زمانه و افاض علی البریة بره و احسانه

فصل دویم در صفات اوصاف جهانداریش که قاف تا قاف

جهان از احسان و الطاف بیکران او محفوظ گشته و عامه

رعایا در کنف حفظ او از فتنهٔ آخر الزمان محفوظ مانده اگر

هزار از زمان دهد کبک گوکدون را دیوان کنند اگر معمار نند

پیر را اشارت نماید رخنه فنا بخشتهای حوادث زمان

مسدود گرداند چو پایان حمایتش هشت مثل از پنجه گرگ شاهینه

میکرد و مرزبان انعامش مهمان را از خویش و پیوند

بیگانه میگرداند کف کرمش برزق کافه برایا اکفیل شده

و لطف عمیمش قضاء حوائج عامه ناس را کفیل گشته نظم

عقد مروارید باشد قطرهٔ باران اگر ÷ از کف دریا نوالش

بخشش آموزد سحاب ÷ رای منیرش ثالث نیرین پایهٔ قدرش

موفق فرقدین در ایام معدلتش جز ساغر شراب که غارت

عقول میکند تاراج کسی نمی بست و بغیر از نگاه زیبا نکو کارای

بر کسی فتنه و آشوب جز در چشم و زلف بتان یافت نمی شود

و سیلاب جز سرشک در چهرهٔ عاشقان صورت نمی بندد

در چمن دهر غیر غنچهٔ گل خونین دلی کو و در دور زمان جز

ساغر مل تلخ کامی کجاست نظم لطفش بکرم چاره بیچاره کند

عدلش ستم از زمانه آواره کند ÷ در عهد و ستم عدل او صبر را نشود

آن پایه که پیراهن گل پاره کنند ÷ شاه جمشید بزم رستم رزم

سکندر شکوه دارای خسرو خصم بند قلعه گشای دوحه

شجرة الخلافة شجرة دوحة العدل و دافعة آیة الله بین بریته

للجهد فی اعلاء کلمة متمّی خلیل الرحمن ابو الفتح خلیل بهادر سلطان
ان خلیلست که چون قدم در میدان رزم کار نهاد بتان
عز و بنیاد سلاطین نامدار را ابراهیم وار پاره پاره کرد
دشمنان دولت قاهره اخذلهم الله مقهور و مغلوب هبا
از خان و مان آواره کردانیده خلد الله ملکه و سلطانه و افاض
علی عامة العباد بره و احسانه ما اخرج الدر من الصدف وعد
الیهم علیّ بدانکه ترتیب این رساله بر مقدمه و دو مقا
و خاتمه مقدمه در مواد اجسام معدنی و کیفیت تکوین ایشان
و امور متعلقه بآن فصل اول در جواهر و در وی بیست
و خاتمه باب اول در در باب دوم در یاقوت باب سوم
در زمرد باب چهارم در زبرجد باب پنجم در الماس باب
ششم در عین الهر باب هفتم در لعل باب هشتم در فیروزه
باب نهم در بازهر و سائر احجار مکونه در حیوانات
باب دهم در عقیق باب یازدهم در اشتباه یاقوت باب
دوازدهم در جزع باب سیزدهم در مقناطیس باب

چهاردهم

چهاردهم در سنباده باب پانزدهم در دهنه باب
شانزدهم در لاجورد باب هفدهم در مرجان باب
هجدهم در یشم باب نوزدهم در بلور باب بیستم
در جمست خاتمه در احجار متفرقه و نسبت جواهر با
یکدیگر مقاله دوم در فلزات و در وی هفت باب است
باب اول در طلا باب دوم در نقره باب سوم در مس
باب چهارم در قلعی باب پنجم در اسرب باب ششم در آهن
باب هفتم در خارصینی باب در مرکب از فلزات و نسبت — خاتمه
ایشان با یکدیگر مقدمه اگر موجود اگر معلل بعلتی نباشد
واجب الوجود بود و الا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر موضوع
نباشد عرض بود و الا جوهر و جوهر اگر قابلیت ندارد که
سه متقاطع بر زوایای قوایم در وی فرض کنند مجرد بود والا
جسم و جسم اگر مرکب از اجسام مختلفة الطبایع نباشد
بسیط بود و الا مرکب و مرکب یا ترکیب او مستتبع صورت
نباشد مانند بخار و دخان باشد و آنچه ترکیب او مستتبع

صورت باشد که مبداء حفظ ترکیب و تغذیه و تنمیه و تولید
مثل و احساس و حرکت ارادی و نطق تواند بود اگر ترکیب انسان بود
و اگر از این جمله مبداء نطق نتواند بود حیوان دیگر بود و اگر
از این جمله مبداء احساس و حرکت ارادی هم نتواند بود نبات بود
و اگر مبداء تغذیه و تنمیه و تولید مثل نیز نتواند بود جسم
معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم است ذایب و مجرد
ملح و کبریت زیرا که جسم معدنی یا قوی الترکیب است یا ضعیف
الترکیب و قوی الترکیب یا منطرق است یا غیر منطرق و ضعیف
الترکیب یا منحل میشود و منجمد در رطوبت بسهولت مانند
شب و زاج یا نمیشود بواسطه دهنیتی که در وی است مانند
کبریت و زرنیخ اول قسم اول است دوم دوم و سیوم سیوم
و چهارم چهارم و مواد اقسام اربعه مذکوره جواهر
آبی اند لیکن آن جوهر آبی که ماده اجسام ذایبه است ممتزج
شده بجوهر ترابی امتزاجی باستوار و بعد از آنکه اجزا لطافت
حرارت بجمع تمام یافته اکثر آن بواسطه مصادفت و

و برودت منعقد شده و بعضی بسبب دهنیتی که دارند
غیر منعقد مانده و از جهت انعقاد این بعضی اجساد ذایبه
قابلیت تطرق دارند و آن جوهر آبی که ماده احجار است
بعد از نضج بسیار بسبب استیلاء یبوست انعقاد یافته
و منقلب شده بجوهر ترابی و بواسطه آنکه در وی هیچ
جزوی غیر منعقد نمانده احجار قابلیت تطرق ندارند و چون
انعقاد احجار بسبب یبوست است گداخته نمیشود
مگر بحیلت بخلاف بعضی منطرقات که در گداختن احتیاج
بحیلت نیست و آن جوهر آبی که ماده املاح است مانند
شب و نوشادر بعد از اختلاط بدخان لطیف کثیرا
لنار به بوسالطت یبوست انعقاد یافته و منقلب بجوهر
ارضی شده و چون ناریه نوشادر بیشتر از ارضیه اوست
بالکلیه متصعد میشود و آنچه ماده زاجهاست اشتمال
بر ملحیه و کبریتیه و حجریه دارد و در وقوف بعضی اجساد
ذایبه هم هست بتفصیلی که ماده کبریت است بواسطه

اسستیلاء حرارتیست تا منجمد شده با اجزای هوائی
ودخانی بر وجهی که از امتزاج ایشان دهنیة تکون پذیرفت
و بعد از آن بمصادفت برودت انجماد یافته و چون سایر
اجساد ذایبه متحلل بزیبق با جوهر مشابه زیبق میشود
زیبق مشابه او ماده سایر اجساد ذایبه بوده
معلوم شده که زیبق با انچه کبریت منعقد میشود
پس ترکیب ایشان از زیبق و کبریت باشد بر وجوه مختلفه
اگر ماده مذکوره پاک و صافی بود کبریتی که عاقد اوست
سفید و پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره متولد
شود و اگر در کبریت قوت صباغه ناریه بود طلا تکون
یابد و اگر در وی قوت محرقه بود نحاس حاصل شود و اگر
کل واحد از کبریت عاقد و ماده منعقد با اجزای ارضی مخلوط
باشند اهن پدید آید و اگر عاقد و ماده مخلوط منتن و ضعیف بود
اسرب در وجود اید و بواسطه ضعف عاقد انعقاد او را
محکم و اثر نیست و بدانکه کیمیاگران از ترکیب زیبق و کبریت

جوهری چند میسازند که این جوهر را مشابهه تام
با بعضی اجساد ذایبه چنانچه طلا حاصل میشود که اجساد
مذکوره مرکب از زیبق و کبریت اند لیکن فعل صناعت بمرتبه
فعل طبیعت نمیرسد و از این جاست که شیخ ابی علی بن سینا
در کتاب شفا بیان کرده که کیمیاگران را در دست نیست
که قلب حقایق نمایند قلبی حقیقی و غایت انچه بر ان دست
دارند تغییر کیفیات و صفات است مثلا میتوانند که مس
را صبغ کنند تا مشابه طلا شود یا سفید کنند که مماثل
نقره گردد و هم چنین قادر اند که اکثر عیبهای رصاص را
زایل کنند لیکن قوت عقول تغییر و تبدیل فصول نمیرسد
مقاله اولی در جواهر لفظ جوهر که موضوعست بازای
حجر معدنی تخصیص یافته با حجار شفاف نفیس چنانکه
لفظ ورد که موضوعست بازای شکوفه گلهای متفرقه
باب اول در دُر که انرا مروارید و لؤلؤ نیز گویند و بعضی
گویند که لؤلؤ مخصوصست بمثقب فصل اول در

صفات آن مروارید افخر سایر جواهر است و بعضی برآنند
که از جنس استخوان است و او بحسب آب و رنگ منقسم
میشود به شاهوار که سفید است و صافی و وافی آبدار
و باعتبارات مختلفه در خوشاب و نجمی و عیون نیز توصیف
و شکری که سفیدی او بسرخی و زردی آمیخته است و قلبی
که سفیدی وی مایل بزردی است و زردی که او را
زردی بود که بسرخی زند و آسمان گون که سفیدی
او بکبودی ممزوج بود و طاوسی که سفیدی او بسبزی
و بسبزی و سرخی و سیاهی زند و رمادی که سفیدی
او بخاکستری زند و رصاصی که سفیدی او با سیاهی
آمیخته باشد و رصاصی سرخ فام او زردی و تیره گون را
غمامی گویند و سرخاب که رنگ او بسرخی صافی زند و قی
آب که رنگ او بسیاهی زند و شمعی که رنگ میانه سبز
و سرخی بود و شفاف نباشد و رخامی و حصی که تیره و بی
آب بود و خوشاب که ضد خوشاب بود و گاه باشد که

و گاه باشد که طبقه محیط برنگی دیگر بود مثلا محیط زرد
بود و غالب سفید و بحسب شکل منقسم میشود بمدحرج
که گرد و غلطان است و عینی که عرض آن اندکی از عرض غلطان
بیشتر بود و قاعد که نصفی مدور و نصفی مسطح باشد و شجی
که پیرامون آن استدارتی عرضانی مستوی باشد
فوق آن بتقبیب و قاعده آن باستقامت مایل بود
عدسی با وجود استدارت مذکوره سرهای آن مساوی
باشد و بیضی که مدوری مستطیل است که سرهای
او از میانه باریکتر بود و بعضی اسطوانی شکل را زیتونی
گویند و اگر سرهای آن بغایت باریک شود شعیری خوانند
و دهلی که سرهای آن مسطح و پیرامونش مستوی بود و فی
که آن از عرض کم باشد و مخروط که مدوری متقبب فراخ
قاعده سرتنگ است و شمعی که مخروط طولانی است و تفاحی
که شکل او مشابه نصف کرده است و مضرس که ماعدای
اینها است و ماعدای و گاه باشد که دو نیم روی منا

۱۷ را یکدیگر وصل کنند و گاه باشد که بر دانه در نقطه بسیار
آبله باشد و ابن امجد و رکوبند و در قدیم الایام ثمین
اقسام لآلی بر پنج غربال منقسم نموده اند و بعد از آن غربالها
زیاده کرده اند تا به پانزده غربال رسید و معهود چنانست
که غربالها از پوست آهو مسطر نمایند و به ترتیب در اندرون
یکدیگر می‌نهند تنگ چشمه بر روی فراخ چشمه بیا لاولا
از اصداف در غربال اعلا میریزند آنچه از چشمه همه بیرون
رود از تحت الغربال دربره گویند و چون آنها را از غایت
صغر سوراخ نتوان کرد در مفرحات و داروهای چشم
استعمال کنند و آنچه در غربال که چشمه او از همه خوردتر
است میماند آن را هزار و دویستی گویند که هزار و دویست
عدد از اکبر و اوسط و اصغر آن مثقالیست و آنچه در غربال
دویم میماند پانصدی و آنچه در غربال سیم میماند چهارصدی
و آنچه در غربال چهارم میماند سیصد و پنجاهی و آنچه در غربال
پنجم میماند سیصدی و آنچه در غربال ششم میماند دویست
و پنجاهی

۱۸ و آنچه در غربال هفتم میماند دویستی و آنچه در غربال هشتم
میماند صد و هشتادی و آنچه در غربال نهم میماند صد و پنجاهی
باذ و آنچه در غربال دهم میماند صد و بیستی و آنچه در غربال یازدهم
میماند صدی و آنچه در غربال دوازدهم میماند هشتادی تا نود
و آنچه در غربال سیزدهم میماند هفتادی و آنچه در غربال
چهاردهم میماند پنجاهی تا شصتی و آنچه در غربال پانزدهم
میماند که چشمه او از همه اوسع است چهل حبات
میگویند و از آن جمله هر دو دانه را که مناسب یکدیگر باشند
زوجان گویند و آن دانه که مناسب نباشد فرد خوانند
عبارت و حبه از دانه است که نیم دانگ یا زیاده باشد و متعارف
چنانست که سی و شش دانه در عقدی میکشد از آن جمله
شش دانه از صدف تراشیده باشد و تتمه ده دانه اعلی
و ده دانه اوسط و ده دانه ادنا باشد و در ماند بیان
نوبر نوشت از مبسوطتر است بحر دوم از مقامات
در او کیفیت تولدات اگرچه مقامات در بسیار است

لیکن در فارس نیز در موضع قریب سراندیب که طول آن موضع
از جزایر خالدات قع و عرض لن و درجه است می باشد و
آنچه در مواضع از نواحی کیش که طول آن موضع قد و عرض
آن درجه است یافت میشوند و آنچه در عمان از نواحی بحرین که
طول آن قد و عرض آن ال درجه است می باشد و آنچه در نواحی
جزیره خارک که میان کیش و بحرین است تکون می یابد قریب
به درری که قریب سراندیب استخراج میکنند بواسطه آنکه آب
و شفاف و غلیظ آن نیست اعتباری چندان ندارد و مروارید
که در اعماق بحار که خالی از لآلی باشد و گل آن سیاه بود
تکون می یابد سفید و شفاف نیست و آنچه در گل سیاه
سیاه حاصل میشود سیاه فام میگردد بود و آنچه در قرب
سطح آب متکون میشود بواسطه تأثیر حرارت آفتاب زرد
فام یا سرخ فام بود و آنچه در سطح زاید قریب آن بسبب موج
آن غوره و دیر از کدورت خالی نیست و از بعد مضاف صحاح
لآلی جهاد بیما و اکثر آن جهل بیما است وهو بیمانی با صلا

غواصان

غواصان نوعی عسیر است و تکون درر در جوف حیوانیست
صدف نام که جسم او دو صدفه ملتصق و محیط است و این
حیوانرا گوشتی است که بسمتی باد اسم بران بر او ملکی
و با گوشت او غلطی لزج دقیق مخلوط است و در میان گوشت
دو شاخ و مرهی به یکطرف صدفه دارد و دو دهانی که از
تنگی باد لغا شفان پهلو میزند و شکم او میان حوصله عسیر
و از حوصله مجرائی و از حوصله تا مخرج فضله معابی مستقیم دارد
و صدفهای مذکور مثل مرغان اگر خواهد که بکشاید
بکشاید و اگر خواهد که در هم کشد در هم کشد و بعضی را دندان
و بعضی را خرطوم چنان صلب هست که بدان صدفه دیگرا
سوراخ میکنند و انواع اصداف را دو اعضا اختلاف هست
و بعد از آنکه اصداف را از اطراف بدریا بیرون اورند بعضی
متحرک چنان بسرعت حرکت میکنند که متراءی میشود که
طیران دارد و اکثر اصداف که در حوصله ایشان لآلی نوا
باشد موازی کف دستی معتدل باشند و صدفهای ایشان

بغایت حسن بود و اغلب اصداف کبار را حوصله از لآلی
خالی باشد و از معظم اولعروعی است که در اواخر فصل تا
کمبد باح عاصف اصداف را از میان بحر محیط بجوانب فرا
راند صدف مانند حباب بر بحر باب بسنا بد دهن
هدف وار بیش قطرات باران ابر بهار را د تا در حوصلهٔ او
چند کرد اید و بعضی روایات چنانست که چون نظاره
و استیلا باد متمثال دریای اب برا در حرکت و اضطراب
اورد و اجزای رشیه ابی را از اب دریا جدا کند و در سطح
هوا جلوه دهد صدف در طرفی که موج کمتر بود دهن
باز کند تا در حوصلهٔ او مقداری از آن اجزا که لایق او بنا شد
کرد اید پس حوصلهٔ او چنانکه رحم نطفه قبول میکند قطره
نیسان باید اوقت دریا قبول کند و چند روز در قعر دریا
قرار کرد بعد از چند روز بر سطح دریا استعلا جسته و از
اول صباح تا هنگام مسا و در بعضی روایات سوی تر
استوا اشتعال هوا کند و از وقت غروب تا هنگام

طلوع

طلوع افتاب سر در نقاب اب کشد بعد از چند روز که بر این
شیوه امد و شد کنا د اجزای مائی که در حوصلهٔ او
منعقد و منجمد کردد در قعر دریا قرار کرد و بقدر شرب العاء
قطره ماء ثمین شبادک الله احسن الخالقین و جمعی از این که
بر نوامست استدلال کرده اند بر آنکه در ابتداء تولد ما
امر زن خود است بعد از ان بتدریج طبقه طبقه تکون می یابد
وجود منذ ان پنهان نیست که از صفت مذکوره لازم می اید
که تکون در باین کیفیت بود و محتملست که طبیعت صدف
اقتضا کند که در متکون در حوصلهٔ او مانند صدفه بو
تو بر تو بود از ذوب اب در آن جوهری مر وهست که در
خزانه بن الدوله دانه خرما و دانه زیتون مخزون بود که از
هر یکی نصفی بامر کرد کار در اید ادکشته بود و نصفی دیگر
بمقتضای الان کان بحال خود باقی بود و علی هذا امر اخر
در حوصلهٔ صدف حاصل شود منتها قطره اب تواند
که در خوشاب شود پیش صدف مشبه رفته زاید ارد

ومانند عروق اشجار در زمین استوار کنند و بعضی بر آنند
که حیوان مذکور در این حال خلعت حیوانی خلع نماید و کسوت
نباتی می پوشد و پوشیدن نسبت که حرکت ارادی از او استخراج
در بحر چنانکه مذکور شد نکته این رای است پس بعد از
که جوهر منجمد در جوف صدف نضج تام یافته بحد کمال رسید
هنگام استخراج او باشد و اگر بعد از تمام درجه احسن
استخراج آن نکنند مانند میوه که بعد از انفصال ملازمه
کمال بر شاخسار نکرد از نظر اوت و نظارت او زایل کردد
واو را طبع ملایم حاصل دارد و اعوجاج لالی بواسطه ناهموار
مکان مکون انشااست نزدیک صدفه مذکوره است
و از بعضی اصناف الوان لالی تغییر پیدا میشود و از اول ماه
نیسان تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن آفتاب است
به پانزدهم درجه میزان استخراج صدف ادغان الوان کرد
و بعضی بر آنند که در کرد و ماه استخراج الوان باقی و سال
الوان فصل سیم در تمییز اصناف و قیمت آن احسن و اجود

اصناف لالی بحسب کثرة الوزن کبیر است و بحسب کیفیت
نجم ابدار مشرف مسند بود و بعد از مسند بود دیلمی و شلجمی
در رنگ تلی و وردی ثابت و پایدار و در رنگ طاووسی سریع
الزوالست وادون وانزل اصناف در پست که بواسطه
اصناف آفتی که ماده وی رسیده باشد تمام الخلقه نبود
یا بسبب فضله که در هنگام تکون ملاقی ماده او بوده شبه
شبه دیگر رنگ و صفوف او متغیر و مکدر کردانیده یا اصل
تجویف خراب بود یا در میان آن کرمی یا قطره آب باشد
وسعت ثقبه دانه فراخ ثقبه دانه در زمان سابق عیب
ملتزم بودند چنانکه دانه فراخ ثقبه را به نصف بهای دانه
تنگ ثقبه قیمت مینمودند لیکن در این زمان که نوبت دولت
ترکانست فرق چندان نمیکنند و اگر ثقبه در میان دانه نباشد
باکج بود عیب باشد و دانه دو دانگی یا بیخد اگر مناسب الحال
را از درع بود چنانچه اگر روج داشته باشد قیمت آن ماده
کردد و شاید که مضاعف شود و دانه یکمثقالی را بی

عیب بکنند واورا واسطهٔ قلاده سازند و بوزن کان خود
زان مخفی نماند که قیمت سایر جواهر بسبب رواج وکساد بازار
وقرب وبعد کان وغیران تفاوت بسیار دارد وبعضی که در
رسالهٔ ثبت شده قیمت است متوسط میان گرانی وارزانی
بحسب بازار مصر وشام وبغداد ونواحی این بلاد بدانکه قیمت
ده عقد در که مقدار هر عقدی سدس مثقال بود ونصف
دینار بیست واگر نصف مثقال بود دو دینار واگر و ربع مثقال
بود چهار دینار واگر مثقال بود ده دینار واگر مثقالی ور
مثقالی بود پانزده دینار واگر مثقالی ونصف مثقالی بود
بیست دینار واگر مثقالی ونصف وربع مثقالی بود بیست
وپنج دیناری واگر دو مثقالی بود سی وپنج دینار واگر دو
ونصف مثقالی بود پنجاه دینار واگر دو مثقال ونصف
وربع مثقالی بود هشتاد دینار واگر سه مثقال
مثقال بود صد دینار واگر سه مثقال ونصف وربع
بود صد وپنجاه دینار واگر چهار مثقال بود دویست

دینار

دینار باسیصد دینار وقیمت عقدی واحد که چهار
مثقال ونصف مثقالی باشد چهل دینار است واگر دو
مثقال ونصف وربع مثقال بود پنجاه وپنج دینار واگر
پنج مثقال بود شصت وشش دینار واگر پنج مثقال وربع
مثقال بود هفتاد وپنج دینار واگر پنج مثقال ونصف مثقالی
بود هشتاد وپنج دینار واگر پنج مثقال ونصف وربع
بود نود دینار واگر شش مثقال بود صد دینار وقیمت
یکدانه دُرّ ابدار مدحرج شفاف که وزن او یکمثقال بود
موازی هفتصد دینار زر است واگر دو عدد از جنس مذکور
یکمثقال واگر چهار دانگ مثقالی بود پنجاه دینار واگر
مثقالی بود بیست دینار واگر ثلث مثقالی بود پنج دینار
وبعضی گفته‌اند که یکدانه در ابدار که وزن او موازی نیم دانگ
باشد چهار دینار ارزد واگر سه طسوج بود هشت دینار و
دانگی بود شانزده دینار ودانگ برین قیاس هر مقداری
دو وزن شود بها و باره کردد واگر دو دانگ تا دو دانگ

٢٧ بفزون چهار یکی قیمت مضاعف شود و دانه که وزن آن
موازی دو دانگ و نیم باشد صد و هشتاد دینار و بیست ارزد
و بعد از آن چون در او وزن پنج یکی زیاده گردد قیمت مضاعف
شود و دانه که سه دانگ باشد چهار صد دینار ارزد
و بعد از آن باندک تفاوتی که در وزن پیدا شود تفاوت
بسیار در بها اعتبار کنند و قیمت زبرجد فام و سرخ فام
و طاوسی موازی ثلث قیمت او قیمت شلجمی و عدسی و سمیع و نقا
نصف قیمت مدحرجست و قیمت دهانگی کمتر از قیمت زیتونی و
دقی کمتر از قیمت قاعد و عدسی و جمیع را قیمت زیاده نیست از
خواجه ابوریحان مرویست که در خزانه سلطان محمود دو
از سه مثقال عدد و دانه مخروطی بود مقوم ماهر یک صد هزار
دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان مسعود عقدی از پنجاه دانه
در شاهوار بود که استادان ماهر در آن روزگار
هر دانه را بمبلغ بیست هزار دینار به برشته تقویم کشیدند
و از استاد ابوالقاسم مرویست که در زمانی ابن الحصاص

٢٨ جوهری قیمت امیر مقتدر میکرد یکدانه در مدحرج بی مثال
از دو مثقال بمبلغ یکصد و بیست هزار دینار قیمت کرد
و گفت که اگر این در یتیم را جفت بودی پانصد هزار دینار
فصل چهارم ارزیدی در خاصیت آن مروارید بارد و رطب است و خون
آن مرض سودا را سود دارد و در تراکیب دل را تقویت نماید
و اگر خون از گلو براید باز دارد و چون با دارو چشم بیامیزند
روشنائی چشم را تقویت کند و چشم را از درد نگاه دارد و اگر
مسموم را در سوده با روغن گاو بیاشامند نافع بود فصل
پنجم امور یکه مضر اند و کیفیت حلاو محافظت آن مروارید
از گرمی آتش بزردی مایل شود و از گرمی بدن مردم
و توقف در محل نمناک طراوت و لطافت او زایل گردد
و از بوهای تیز مانند بوی مشک و کافور و ملاقات
با دهان او را زیان رسد و از احتکاک با شیاء خشن
خراشیده و خسته گردد و از وصول او و بهر حریقه با اد
مانند نوشادر و سرکه خورده و پوشیده گردد و تغیر

رنك وصفاي در يا در چو صله صدف ظاهر شود
يا در خارج وانچه در خارج ظاهر شود يا ظاهر بود يا
او را كه دانيد به بحيثيتي كه او را هيچ بويي ولمعان نماند
قسم اول ودويم بعلاج واصلاح باز نيايد اصلاح نباشد
وقسم سيم علاج پذيرد پس اكر رنك او اكر بزردي مايل بود
ان زردي را بچند طريق زايل توان كرد يكي انكه در را در شير
انجير خيسانند وهر سه روز تغيير شير مي نمايند تا زماني كه
پلاس كدورت وصفرت خلع نمايد ولباس بياض وصفوت
لبس كنند طريق ديكر انست كه در را با وزن مساوي از
قليه وصابون در كاسه چيني كشف مولزي دوساعت
با اتش غير مشتعل ضعيف بجوشانند طريق ديكر انكه سه جزو
مساوي از كافور ومحلب مقشر وسمسم مقشر سحق نموده
در يكديكر بر شستند ودر را در ان كيرند ودر ظرفي اهنين نهند
وقدري روغن كاو دع بر ان دهند وبا اتش ضعيف بجوشانند
طريق ديكر انست كه در را بجاص اترج با ابر كه طلا دهند

واكر رنك در بسرخي مايل بود سه جزو مساوي وشب
يماني واشنان فارسي در يكديكر خرد كوفته بشير تا بزه
بر شند ودر را در ميان كيرند ولولو را در خمير كيرند ودر تنور
نهند تا خمير پخته شود كه حمرت علاوه بر بياض ثاني
انقلاب يابد واكر تغير در بواسطه رايحه مذكوره باشد
در را با مقداري صابون وبوره يا پس ونمك اندراني
در اندرون ظرفي زجاجي نهند وقدري اب بر ان ريزند
با اتش غير مشتعل بجوشانند چندانكه كف بر ارد بكيرند واب
تازه كنند پس در را پاك بشويند كه بزودي صفا وكدورت
بصفا تبديل يابد وطريق ديكر انست كه در را با قدري
كافور با طباشير در قطعه كتان بندند ودر ظرفي زجاجي
كند ران قدري روغن حب المحلب يا قدري روغن زيبق يا
با اتش ضعيف غير مشتعل چندان بكذارند كه مشتمل بريدم يا نوزده
درهم بسته باشند وبعد از ان بيرون ارند واحتياط كنند اكر صفا
بكامل حاصل شده هو المراد والا فالعمل بعاود طريق ديكر انست

کبیر الحی نوشادر و یکحبه بورق و دو حبه زنجار
و سه حبه قلیه در یکجا کرده خود بکوبند و در ظرف چینی
کنند و بمقدار ادویه مذکوره سرکه شراب بر آن ریزند
و بجوشانند بعد از آن در آب سرد نهند و چندان بگذارند
که سرد شود و بگذارند که آب آن بیامیزد و قدری نمک
اندرانی سوده باندرون آن کنند و در کف نرم سازند
بسایند و در سراپای در بمالند و چندان بگذارند که
کدورت از سیمای مروارید اصلا زایل شود طریق دیگر
آنست که قطعه دنبه تازه را بقدر دانه در بشکافند
و در را در میان دنبه نهند و دنبه را در خمیر کنند
خمیر را در کوزه سفالین نهند و سر کوزه را استوار
کنند و بآتش معتدل بپزند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن
دانه در را بیرون آرند و بکافور دودی دهند طریق دیگر
دانه را الحال پیش ده روز در میان آرد برنج بگذارند و اگر
در رنگ بود یعنی در سلک نظم است باید سوراخ

او بسیار فراخ بود طریق اصلاحش آنست که دو پاره
مروارید که در آب و رنگ مناسب او باشد تا دو قطعه
صدف آبدار لطیف بقدر ثقبها بتراشند و بمصطکی
بچسبانند و از محل دیگر سوراخ کنند و اگر خواهند که
صافی لآلی از گرد کدورت محفوظ ماند و رنگ ایشان هیچ
تغیر و تبدیل نپذیرد لآلی را در شیشه باید کرد و سر
آن شیشه را بساروج استوار کنند و در محلی که نم و گرما بر او
استیلاء نیابد نهند مشروط بآنکه در حدود سالی دو نوبت
از شیشه بیرون آرند و ترتیب ساعتی در بیرون گذارند

باب دویم در یاقوت فصل اول در صفات آن یاقوت

و آن شش نوعست احمر و اصفر و اسود و ابیض و اخضر که
آنرا طاووسی گویند و کبود زیرا که جوهر بخاری دخانی تر
که بعد از انعقاد بتعاقب احوال و سیر بسیار در اطوار انقباض
نقصان باوج کمال رسیده تلاشی دخانی را ابطال یافته
تبدیل مییابد یا مصادف حرارت میشود که برودت

یا مصادف کیفیتی متوسط میان ایشان و حرارت باشد
بد است یا غیر شدید و برودت یا قویست و کیفیت متوسطه
یا مایل بحرارتست یا ببرودت متکون از قسم اول نوع اول
است و از دوم دوم و از سیم سیم و از چهارم چهارم و از
پنجم پنجم و از ششم نوع اول از شش صنف است وردی و از عوا
دهر میانی دمی و سماقی و رمانی سرخی و هرمانی مایل بزردی
و سرخی و وردی بسفیدی و از آن سماقی بسیاهی و هرما
کلبست هندی در غایت طراوت و درخشندگی که رنگ
آن متوسط است میان حمرة جمرة نار و سرخی دانه انار و
بعضی بر آنند که بهرمان شکوفه نار است نصل دوم سه
صنف است مشمشی و نارنجی و کاهی نصل سیم و پنجم هر
یکی صنفی است نصل چهارم دو صنف است شدید البیاض
کثیر الشعاع ضعیف البیاض قلیل الشعاع و این صنف اثقل
از صنف اول و وادون و از آل از سایر اصناف یواقیت
نصل ششم چهار صنف است ازرقی و لاجوردی و نیلی و دودی

و در تحت هر یک از این اصناف بحسب قوة و ضعف الوان
و تغیر اوصاف از آن ذکر الاختلاف مندرجست و بعضی
یاقوت را بحسب فسم تقسیم کرده اند احمر و اصفر و اکهب و ابیض
و طاووسی و کبود را از انواع اکهب شمرده اند و یاقوت همه
سنگها را بغیر از اشکهٔ غیر عتیق و الماس و از هیچکدام خراشیده
نشود غیر الماس و یاقوت را لمعانی هست که از جواهر
لعل بدخشان آن لمعان ندارد و از دیگر سنگها سنگین
تر است و در دهان سرد بماند و یاقوت احمر در اندرون آتش
سفید نماید و چون بیرون آورند برنگ خود بود و اگر یاقوت
بشکل معین مثل مدور یا مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده
باشند ممسوح خوانند و اگر در شکل آن تصرف نکرده باشند
عجمی گویند و اشباه یاقوت احمر شش جواهر است لعل و بیجاده
و بنفش و کرکند و کرکهن جوهریست سرخ رنگ سیاه فام
که در آفتاب شفاف مینماید و کوهر سنگیست که برنگ هر
یک از انواع یواقیت می باشد و چون جلاء اشباه مثال

جلاء یاقوتست گاه میان ایشان اشتباه می افتد و فرق
میان یاقوت و لعل و بیجاده بعد از ین معلوم شود و تمیز
یاقوت از دیگر اشباه بانست که یاقوت ایشان و ابجرا شد و از
ایشان ثقل بود و تاب نار دارد یعنی در آتش متغیر نمیشود
و پایدار است بخلاف اشباه و گاه گاه میان بلور را صلب و
اثقل است از بلیناس حکیم مرویست که همچنانکه مواد نبات
متوجه صورت بهای ذهبی اند اگر قاطع ملاقی ایشان
نمیشود عری که کمال انفعال بصورت ذهبی است میرسند
و اگر قاطع ملاقی شود بحسب اقتضای آن صورت جنسی دیگر
از احجار ذائبات قبول میکند همچنین مواد بسیاری از احجار
متوجه صورت یاقوتی اند اگر صادقی مصادف نشد
بغایت حسن و بها رسیده در سلک انواع یواقیت منخرط میگردند
و اگر صادقی مصادف شد متحلی بحلیه جنسی دیگر از اجناس
احجار میشود و یاقوت از میشویات اقناایست فصل دوم
در کان یاقوت و زمان تکون آن در جزیره ساحران که از

فسحت

فسحت آن موازی که از فسحت آن موازی شصت و دو فرسخ
در شصت و دو فرسخ باشد و بعد از آن در جزیره سراندیب
چهل فرسخ کوهی با عظمت و شکوه واقعست که آنرا
کوه راهون میگویند و این کوه از غایت ارتفاع بدرجه رسیده
که قلههای آن بر برجهای کنگره سر افرازی میکند و از
اتساع و انبساط بمرتبه که فسحت میدان ناعرصه جود کریمان
برابری مینماید و بنا و بلند پروازان اندیشه بغیر از آن نمیتوانند و سیل
دیدن جهان گرد نظر گرد اطراف آن نمیتوانند گردید و در هیچ
حال کسی بر اعالی آن فکر مآل در خاطر جهال عبور نکرده و نشان
قدم رونده بر کمرگاه آن مانند نقش وفا در دل سیمبران ما
سیما صورت نبسته نظم تو گوئی فرق فرقد پایه اوست
سپهر لاجوردی سایه اوست :: کهی اندیشه گردد در رهش لنگ
کهی امید زرا پای بر سنگ :: بلندی چون چرخ اطلس رفته بالا
ملمع ساخته اطلس بخارا :: و میان جمهور مردمان مشهور است
که چون خلیفه خط خال مسجود سکان افلاک معلم ملاء

اعلام شعلهٔ علم آدم الاسماء حاصل کار خانهٔ کون و مکان
واسطهٔ تجلی و عقد جهان نظم آن بگوهر کند در دهر صفی
هم عهد و هم زهد و هم صبر فی صاحب عهد وفی ابو البشر
آدم صفی صلوات الرحمن علیه را در زمان چنان بداد
الابتلای جهان فانی فرستادند کوه راهون مهبط و منزل
او شد و در سلسلهٔ ریزه کوه مذکور انواعش مختلط
و مندرج است پس هنگامی که ملائکه موکل باران شمر الهند
بوقت حاصل کرده بر بالای کوه پیکر باد صرعت ابر کشیده و گریه
که رعد فرود کوفته از کمان قوس و قزح بر قلهٔ سبز پیکر کوه راهون
تیر باران کند اشتداد سیلاب سنگ ریزه را از دره
به حضیض دشت آورد و در سلک پارهای سنگ یواقیت
رنگارنگ مندرج بود لیکن آنچه دفع عین الکمال بلغ غیرت
بر ناصیهٔ حسن و جمال ایشان کشیده باشند و از نخانه صنعت الله
که ملبسها در آن یکرنگ می شوند رنگهای مختلف ایشان
مموه با اختلاف ساخته بعد از آن چون بدست صیقل و جلا

رنگ کدورت از صیمای مرات اسامی ایشان بزدایند
هر بعضی را رنگی ظاهر شود و در همین جزیره انواع یواقیت
میان لای می باشد لیکن جبلی از لای اعلی است و در
تاریخ سنه تسع و ستین و ستمائه هجریه در شرقی تبریز را
از اقلیم ثالث که طول آن از جزایر خالدات نه و عرض آن الطاد
چه است و از مدینهٔ طیبهٔ مصر و قاهره با انجا نیم روز راست
کان یافتند و کیفیت وجدان آن چنان بود که در روستا محمد غازی
نام در مزرعه اسکن بود و از کان مذکور یواقیت صغار
التقاط می نمود و کسی را بران اطلاع نبود در تاریخ مذکور یاقوت
کبیر یافت و مبلغ سیصد دینار و اگر فروخت خبر آن به سلطان
زمان رسید و سلطان از در روستا صورت حال
تحقیق نموده کان مذکور را معمول ساخت و بران موکلی
کماشت و بعضی مردمان بر آنند که در چهار موضع از
دستان غیر کوه راهون کان یاقوت هست میان قرضه
راه مرا انذهب و اول ولایت جولو و حدود بغداد و نواحی

سیلان وحدود بنگران وبعضی حکما گفته اند که ماده یاقوت
بعد از هر سال که در الهوا دسبز میکشد رنگ میگردد وبعد از
هزار سال بصورت یاقوت انصالح یابد والعهدة علی
من قال فصل سیم در تمیز اصناف یاقوت وقیمت آن یاقوت
هرمانی در زمان اعلی واغلی یواقیت سرخ و مستثنی است بعد از
نادیه پیرکانی واحسن اصناف کبود نیلی ولاجوردی ونیلی آب
وادوان آن از سرخ وزرنیخی وقطعه یاقوت رمانی هرمانی
شفاف صافی که وزن آن مثقالی باشد سه دینار زرد واگر
نیم دانگ بود هفت دینار ناره دینار واگر سه نود بود بیست دینار
دو دانگ باشد پنجاه دینار واگر دو دانگ باشد صد دینار واگر نیم
مثقال باشد دویست دینار واگر چهار دانگ باشد سیصد دینار
واگر پنج دانگ باشد هفتصد دینار واگر یک مثقال باشد هزار دینار
وهر کدام ازین اقسام که ممسوح باشد قیمت آن مضاعف شود
خواجه ابوریحان برآنست که قطعه یاقوت هرمانی بادنجانی
ممسوح عالی که از معایب خالی باشد پنج هزار دینار زرد هر چه

ازین مقدار زیاده باشد قیمت آن از ترتیب بیرون
رود وقیمت لحمی نصف وقیمت ارغوانی ثلث وقیمت لحاوی سبع
عشر قیمت رمانی است وقطعه یاقوت زرد ابدار شفاف
خالی از عیوب که موازی مثقالی باشد پنجاه دینار ارزد
ودیگر انواع همین دستور قیمت کنند غیر یاقوت سفید که
بقیمت بلور بود وتفاوت قیمت اصناف بحسب جودت
ورداءت اوصاف بر خردمندان جواهر شناس التباس ندارد
واز نوادر مرویست که بختیشوع طبیب کیجه از یاقوت
تحفه مجلس عالی امیر متوکل ساخت امیر مشار الیه کیفیت
حصول آن از بختیشوع پرسید او گفت که پدرم علاج زبیده
خاتون زن هارون الرشید کرد وبعد از آنکه مشار الیها
لباس صحت پوشید این کیجه یاقوتی که هر دو سیصد هزار
دینار خریده بودی بخشید وگویند پیاله از یاقوت بمبلغ
هفت هزار دینار نیشابوری در غزنین فروختند از خط
ابوریحان مرویست که در خاندم دستهٔ کاردی از یاقوت

سرخ بود چنانچه اکر شان او را در خشت کرفتندی از هر
جانب کنارهای آن پیدا بودی فصل چهارم در خاصیت
آن یاقوت احمر و اصفر کرم و خشک است و یاقوت اسود و کبود
سرد و خشک و یاقوت ابیض سرد و تر است و یاقوت اخضر
قریب باعتدال اکر یاقوت را در بن کاه در دهن نکاه دارند دل را
تقویت نموده و غم و اندوه از دل زایل کند و حرارت غریزی
برافروزد و تشنکی را بنشاند و در مفرح حرارت و نشاط
بیفزاید و بعد از آن دل را اسوده دارد که شرح توان داد و قوت
بدن زیادت کند و خون صاف کرداند تا بحدی که کفته اند
که اکر بر مرده بندند خون او در بدن فسرده شود و سموم را
مند بود و اکر با خود نکاه دارد از طاعون و عرق و صا
ایمن بوده در نظر مردمان با عزت و شکوه باشند و خواص
نوع اعلی اقوی بود والاختام بالاصفر یمنع الاحتلام فصل
پنجم در معایب یاقوت و علاج بقدر امکان در یاقوت
پنج کونه عیب می باشد شبه شفقت که از اشعره کویند

دویم

دویم آنست که جوهر یاقوت خورده شده باشد و رشا
پوشیده و این دو قسم با اصلاح باز حال الصلاح نیاید سیم
آنست که بر یاقوت نقطهای سیاه مانند دانه سپندان
بود و اصلاح این قسم آنست که یاقوت را باتش عرض کنند کر آن
نقطها زایل شود فهو المراد و اکر زایل نشود یاقوت را سوراخ
کنند چنانچه تشبه بودی نقطه باشد چهارم آنکه در میان
یاقوت فرجه که در آن فرجه کرد یا قطره آب یا مقدار هوا
با قدری تراب باشد و اصلاح این قسم آنست که یاقوت را
سوراخ کنند بوجهی که مثقب بفرجه رسد و آنچه در فرجه
بود بیرون آید پنجم کرد بیست که در حین تکون بر کرد یاقوت
نشیند و رنک و صفوت او را متغیر میکرداند چنانچه در فصل
دویم تقدیم پذیرفت و طریق اصلاح این قسم آنست که سنک
ریزه سوده در آب حل نموده بر اپای یاقوت بمالند و غرض
آنکه سنک ریزه او نواحی مرا بذیب باشد و یاقوت را در کو
هند و دم میدهند تا زمانی که کدورت بصفا بدل یابد

واول زمان کسی گذاشتن یاقوت در کوره یکساعت
واکثر آن بیست شبانروز است واگر یاقوت را از کوره
بیرون آرند نفعی کامل حاصل شده باشد در همان مرتبه
بماند ودیگر باره آتش بوی سود مند نبود در رنگ او تغیر پذیرد
واگر یاقوت کبود بزردی مایل باشد واو در آتش غیر
مشتعل اندازند زردی او زایل شود لیکن اگر زیاده از گاه
در آتش بماند سفید شود وهمچنین اگر یاقوت زرد و
در آتش بگذارند سود واز معلم اول مرویست که یاقوت سرخ
را ادای حسن وبها بیفزاید واگر بر چهره وی خالی الد باشد
منبسط شود واگر خال سیاه باشد تباه گردد وطریق جلا
یاقوت آنست که جرم سماقی چندان بسوزند که مشابه اهک
شود وبعد از آن در آب بسایند ویاقوت را بر آن روی صفحه
مس بمالند که جلا یابد وبطراوت شود باب سیم در زمرد
فصل اول در صفات آن زمرد بحسب رنگ منقسم میشود به
زبابی وریحانی وسلقی وریحادی وکراثی واسی وصابونی

وزبابی

وزبابی زمردی سبز است از شفافت در غایت طراوت
وهو من رنگی بی آنکه مایل برنگی دیگر بود شبیه برنگی مگسی
سبز که گاه گاه در میان گیاه می باشد وریحانی زمردی
سبز روشن است برنگ برگ ریحان وسلقی زمردی سبز
سیر است برنگ برگ سلق وریحادی زمردی است
رنگا رنگ وکراثی زمردی است برنگ برگ گندنا واسی
زمردی است برنگ برگ مورد وصابونی زمردی سفید
تیره برنگ صابون وبعضی بر آنند که صابون اسم معدنی است
وبحسب کدورت وصفوت منقسم میشود به صیقلی وظلمانی
صیقلی زمردیست از غایت صفای جوهر مانند آهن صیقل
صیقل کرده روی در آن توان دید وظلمانی زمردیست که بر خلاف
صیقلی بود وخفت وزن وسرعت انکسار وقدرت تفوت
وعدم مصابرت بر نار از جمله صفات وعلامات است که زمرد
بآن علامات امتیاز می یابد از مینا وسنگهای که باو
مشتبه میشود وغیر نیست ولعل سبز ومینا بجلا توان

کرد چه مینا اجسام الحدید صلابه کرده جلا میکرد در ذهب و لعل
نماد قشنا غلاف زمرد که بابها جلا نمی پذیرد و زمرد مستطیل
مجوف را قصبه گویند و گاه باشد که چند قطعه زمرد بر روی
صفحه مینا یا بکدیگر وصل کنند و آن صفحه را اشتر خوانند و ا
کواکب عطارد بر زمرد منسوبست فصل دویم در کان
زمرد کیفیت تکون آن در اخر مدینه اسوان از اعمال قرص
ارض یا مصر که طول آن از جزایر خالدات سا و عرض آن لد
کوهی چون اندیشه بید ولکان بست پایه و انعت و چند محل
از آن کوه مکان تکون زمرد است چون کان زمرد حفر کنند طلق
مستخرج شود بعد از آن خاکی سرخ پدید اید که در میان آن
طلقی رخو الترکیب باشد که بان طلق ریزهای زمرد حبس
امیخته باشد بعد از آن بو زمرد نفیس رسند و اگر خاک را با آب نقع
بیزند در میان آن ریزهای زمرد بیاید که کاه پیش خود لی
بود در ارض حجاز زمرد صابونی تکون می یابد و آن جنس را
زمرد عربی گویند و از بلیناس حکیم مرویست که آن جوهر مائی

کماده

که ماده زمرد است بواسطه توجه بصورت یاقوت
احمر سرخ میشود بعد از آن بمصادفت برودت اجزای
وی متکاثف میگردد و اندرون او سیاه میشود یا دخول
باد و استیلای یابد در رنگ بیرون و اندرون بوسیله خلط
اجزای ظاهر و باطن با یکدیگر مزج میکند و از امتزاج آفتاب
خضرت تولد می یابد فصل سیم در تمیز انواع آن احسن انواع
زمردی ذبابیست چه او جامع خواص جنس زمرد است
بلکه انواع دیگر را قیمتی و خاصیتی چندان نیست بعد از ذبابی
ریحانی و ادون انواع زمرد صابونیست بعد از ذبابی
ریحانی و ادون انواع زمرد لا قطعه زمرد ذبابی مستوی
عالی که از عیب خالی باشد وزن آن درمی بود موازی
پنجاه دینار زر و اگر سه درم بود دو هزار دینار
و اگر پنج درم بود هزار دینار و قیمت ریحانی سه ربع
قیمت صابونی نصف سدس قیمت ذبابی است و قیمت سایر
انواع متوسط است میانی و صابونی در زمرد از شکستن

نقصان چندان ندارد بخلاف ساير جواهر از قاضي
معين الدين نامي كه مشرف معادن زمرد بوده مرويست
كه در معدني كه از معدن شاه ميكويند قطعه زمرد سليقي
در ميان طلق يافتند در زمان استخراج شكسته شد
كسور از او وزن نمودند هفتاد و هفت درم بود و وزن
قطعه مذكوره قطعه زمرد ذبابي عالي از شش درم تكون
يافته بود و هم از وي مرويست كه قطعه زمرد ريحاني
يافتند كه بعد از حك و جلا ده مثقال بود جوهريان
دمشق آن را سي هزار درم در سلك تقويم كشيدند و كويند
كه خليفه ذو فنون مامون پسر هارون الرشيد نكيني زمرد
از ده مثقال بمبلغ سيصد هزار دينار خريده از خواجه
ابو ريحاني مرويست كه پادشاه با شوكت و جاه خوارزم
شاه قدحي از زمرد بمقدار بليه نوازو داشت فصل چهارم
در خاصيت آن مزاج زمرد از مزاج مرواريد بارد و يابس است
و اكر دانكي زمرد سوده در مفرح يا در ديمسموم دهند از

سم خلاص يابد بي آنكه در پوست و موي آن نقصاني
واقع شود و اكر قطعه زمرد با خود نكاه دارد دل را تقويت
نمايد و از صرع و خوابهاي پريشان ديدن ايمني بخشد و معده
و كبد را نافع بود و حيوانات ذوات السموم از حامل آن
اجتناب كنند و از اين جهت قلاده زمرد در كردن اطفال
حكام مي بندند و جابر بن حيان در كتاب سر مخزون ياد
كرده كه اكر افعي بلوطي نظر بر زمرد كند في الحال كور شود
لكن از خواجه ابو ريحان مرويست كه شاه دو جاه خوارزم
شاه عقدي زمرد در كردن افعي كرده مدت يكسال در
سله محبوس داشت و بعد از آن افعي را رها كرده هيچ خلل
در چشم وي نبود فصل پنجم در معايب آن بدترين عيوب زمرد
اختلاف رنكست و بعضي كفته اند كه بدترين عيوب سپيدي است
كه باصطلاح حكما از آن سوخلكي كويند عيبي ديكر آنست كه جوهر
عرب مانند رنك يا خاك يا وي آميخته بود يا تمامه
از طلق بر وي خسته باشد و چون اكر افراد زمرد

مستوی الشکل و مسوح است اگر قطعه‌ئی بود و مسوح
نباشد عیب بود و بعضی جوهریان شعور اگر شبه شکافست
که فاما زمرد از آن خالی باشد عیب میشمرند و اگر بر روی
زمرد اندکی سفیدی باشد لسان نمک و قدری بنک را
باد و عن خوص جا باشد و در آن بمالند ناپیدا شود و طریق
جلاء زمرد آنست که او را بجلاء یاقوت جلا دهند و حرح
مس بعد از آنکه او را برحرح اسرب نرم کرده باشند بآب چربا دام
در زبرجد فصل اول در صفات آن حکیم ابونصر فارابی
نیست و بسیاری از حکما بر آنند که زبرجد تعریب لفظ زمرد است
و جنس علاحده نیست و بعضی مردمان بر آنند که جنسی علاحده
است که از زمرد الطف و اصفی و اشف است و در تحت آن
سه نوع مندرج است زبرجد شدید الخضرت زبرجد ضعیف
الخضرت زبرجد معتدل الخضرت فصل دویم در کان زبرجد
و کیفیت تکون آن کان زبرجد همان کان زمرد است که
که بواسطه ضعف حرارت لبعض در جسم و نقصان در رنگ

پیدا میشود و هنوز خلعت زمردی نپوشیده کسوت
زبرجدی می پوشد بیغاش بر آنست که در زمان
دی اصلا زبرجد در معدن پیدا نشد و نگینهای زبرجد
که در میان است از چاههای قدیم در ثغر اسکندریه
از اقلیم ثالث واقع است و طول آن ادجوا برخالدات ستا
و عرض آن لا درجه است استخراج میکنند و مردمان
بر آنند که بعضی گنجهای ذو القرنین پوشیده نیست
که این کلام موید قول بعضی است که گفته اند که در تاریخ
آنکه سلطان عظیم الشان گیتی ستان جامع الربع
اسکندر ذو القرنین در طلب آب حیات مراحل ظلمات
قطع میکرد بسودای رسید که چون دیده نبود در آن
سواد از روشنی اثری نبود و نگهبانان نظر را از جواب
و اطراف آن خبری نه طاوس زرین بال آفتاب مانند
عنقا ناپیدا گشته و زاغ سیاه فام ظلام بالها فرو
گذاشته در اثنای آن پیدای ناپیدا عیان لشکر

اسکندر را اراده افتاد که سنگ زبره این سواد حصا
الندامة کسی که کاسهٔ حوض از این سنگ زبره پر کند شاح
امید بی‌شبهه ندامت یاد آورد و کسی که دامن همت باین
نیالاید و اعراض کند آخر الامر از جام شربت پشیمانی
نوش کند بعضی لشکریان پندی از آن برداشتند و بعضی
نگذاشتند چون از ظلال خلاصی یافتند از پرتو آفتاب
اطراف و اکناف عالم چون از نور معرفت دل عارفان
روشن گشت هر که او را احتیاط کردند زبرجد بود کسی
که راه او را بسته است دست حسرت بر سر میزد و کسی که داشت
بر قلت بضاعت تاسف میخورد از این جهت زبرجد را حجر
الندامة گویند فصل سیم در تمییز انواع زبرجد و قیمت آن
احسن و اثمن انواع زبرجد معتدل الخضرة است خاصة
که آبدار و اشفاف است و بر طراوت باشد و بهم درم از چنین زبرجد
مبلغ یکصد دینار در معرض تقویم می‌آرند فصل چهارم در خاصیت
چون حکماء سابق زبرجد را جنس علاحده شمرده اند از خاصیت

این بیان نکرده اند و بعضی متاخران برانند که اکثر نظر بوی
تقویت بصر میکند باب پنجم در الماس فصل اول در صفات
آن الماس هفت نوع است سفید متشفاف مانند آبگینه
فرعونی و زیتونی که سفیدی او مایل بزردی است و سبز
و سرخ و سیاه و ادنی و دو نوع اول از این انواع کمتر دست
اید بخلاف سایر انواع و الماس املس بغایت نادر الوجود
بلکه اکثر انواع الماس را اضلاع بود و چون بر سندان هند
و خایسک بر او زنند شکسته نشود بلکه در سندان فرو
رود و طریق شکستن الماس آنست که در میان اسرب
هند و مطرقه بر اسرب زنند که الماس در میان آن
شکسته شود و بعضی برانند که اگر الماس را اصمع کنند و
میان نی هند و مطرقه از رصاص بر نی زنند یا
الماس را در میان نی هند و جسمی صلب بر نی زنند
الماس شکسته شود و جمعی برانند که اسرب بر روی سندان
از برای آن نی هند که الماس از سندان بجهد و اگر بجای

اسرب قطعهٔ موم یا پارهٔ کاغذ نهند همین تا بدو حامل شود
شود در روی او برد و الماس را با طلا علاقه نسبی هست
چنانچه اگر ملاقی طلا شود در روی او برد و خورده های زر
او بخسپند و مکسا از ابالماس میلی با علم از آب هست بحیثیتی
که بر آن میجوشند و میجولهند که بلع کنند بغاشی از تجار
اعتباری روایت کرده که قسمی از الماس را اضواء مختلف المرا
هست چنانکه اضوا الوان در سطح جسمی قابل ضوء که مقابل
او باشد بسان قوس وقزح مترائی میشود و حکام هند این
قسم را بغایت عزیز میدارند و بان تزیین خزاین میکنند و نمیگذارند
که از بلاد هند بیرون برند و فرق میان الماس و اشباه الماس
آنست که الماس در نار پایدار بود و اشباه را تاب نار
نباشد و الماس از منسوبات آفتاب است فصل دوم در کان
الماس و کیفیت تکون آن در کوهی از ناحیه شرقی کوه
هندوستان دره واقع است که مغاران دره از شدت
ملاست با مغر افلاک دعوی مماثلت میکند و مغاران از

از غایت

از غایت پستی با مرکز خاک لاف برودت میزند و فکر
عمیق بعنوان غور رسد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب آن
قدم مبلغ زده و قعر دره مذکوره کان الماس است و در آن دره
و نواحی آن مطران از سیر آتش فعل متوطن اند که بیک حمله
بلکه بیک نظره چنانکه در کتب طبی یاد کرده اند خاک وجود
حیوان را بباد میدهند و چون بواسطه خشونت مزاج
متوطنان دره ملامسه معبر و وصول با غنا میسر نیست وصلها
گوشت باندرون دره می اندازند و قطعهای الماس بان
میچسپد و مرغان باد سرعت میل انحدار از اوج صعود که در آن دره
سرزمین نشیمن دارند استخراج لحوم مینمایند در آن نواحی
میخورند و قطعهای الماس خسیس و نفیس در آن نواحی میمانند
و اگر آنچه بمقدار خرد نیست تا مقدار جوی و قطعه کبیر تا دو دانگ
می افتد و بعضی بر آنند که الماس در کان یاقوت تکون می یابد
از بلیناس مرویست که الماس حجری ذهبیست و بعضی بر آنند
که ماده که توجه بصورت یا بهای ذهب دارد اگر بواسطه

پیوست مخروط منعقد شود در حالتی که مقارن ملوحت باشد
الماس کردد و اکر بواسطه پیوست غیر مخروط انعقاد یابد
در حالتی که مقارن حلاوت باشد طلا شود فصل سیم در
اقسام الماس و قیمت آن احسن اقسام الماس آنست که
چون او را بنفس کرم کنند و آب سرد یا برف بر او ریزند
دیر طراوت کند یا بر کنارهای وی قدری موم هند بود در
آفتاب بکذارند رنکی چون قوس و قزح پدید آید و بعضی نو
که زینت دنیا و انواع اعلاست و قیمت الماس نفیس مساوی
قیمت یاقوت احمر است و بعضی کفته اند که قیمت قطعه که
قیراطی بود دو دینار است از ابو یعقوب بن اسحق کندی که
مترجم مسایل حکمت روایت کرده اند که در حالت کرانی
ربوه الماس در دار العباد بغداد بمبلغ هشتاد دینار و در
حالت ارزانی به یازده دینار منحصر شد و هم او روایت
کرده اند که اکر قطعه کبیر یافته شود که موازی نیم مثقال
باشد قیمت آن چهار پنج برابر قیمت قطعهای صغیر بود

که بود رنکان باشند فصل چهارم در خاصیت آن الماس
بارد یابس است در درجه رابعه و خوردن آن اکر
اندکی باشد مهلک بود و اکر قطعه الماس با خود نکاه
دارند از صاعقه ایمن باشند و اکر بر اطفال بندند از
صرع محفوظ مانند و بسیار خوش شوند و اکر الماس سوده
با دارو بر دندان مزج نموده در دندان بمالند کرم دندان
بالکلیه ازاله کند و اکر بر شکم بندند پیچش شکم و فساد معده
را نافع بود اکر قدری الماس بر سر مثقب استوار کنند
بآن سوراخ احجار صلب که آهن و فولاد بآن کارکر نیست
توان کرد باب در عین الهر فصل اول در صفات آن
عین الهر جوهری مشرق آبدار شفاف پر طراوت آنست
که در وی نقطه مایل بزرقه مرئی میشود که مقدار
ناظر کرده که محل نور داست و اکر جوهر مذکور را بجایی
کنند نقطه مذکوره بر خلاف آن جانب حرکت کند مثلا اکر
جوهر را بجانب یمین تحریک نقطه بجانب یسار حرکت کند

٥٧ واگر روشنی در روی آفتاب امواج در او مرئی شود و هر
چند روشنی اقوی بود موج آب مذکور و حرکت او ظاهر
و اجلی باشد و ضوء از وی منعکس میشود بجسمی قابل الشفاف
که مقابل او باشد چنانچه از آینه و اگر عین الهر شکسته شود
در هر جزوی از اجزای نقطه بصفت مذکوره ظاهر گردد
فصل دویم در کان او بعضی گفته اند که کان عین الهر کان
یاقوت است و آن جوهر یاقوتیست یعنی ماده او نوعی از اجزا
در سلك انواع یواقیت دارد و بواسطه صادق که معادن
او شده از صورت یاقوتی منصرف گشته و غالب بر او دود
است فصل سیم در تمیز و اقسام و قیمت آن هر چند عین الهر
سفید تر و شفاف تر باشد و نقطه مذکوره در او ظاهر تر و اجلی
باشد حرکت و ماشیه او اکثر بود احسن و اثمن باشد و
و شکل و کر حجم بخلاف سایر جواهر موجب فضیلت و ازدیاد
قیمت و بست و قیمت عین الهر بعکس سایر جواهر در بلاد
هند که قریب معدن اوست اضعاف قیمت وی است در

بلاد

٥٨ بلاد عرب که از معدن وی بعید است و گویند در
بعضی بلاد هند که قریب معبر است این حجر را می پرستند
بمغاشی از بعضی تجار روایت کرده که قطعه عین الهر در
بلاد مغرب بمبلغ یکصد و پنجاه دینار فروختند که در بلاد
عرب عشر این قیمت نخرند چه اعراب موازی مثقال از یاقوت
از پنج و شش دینار نمیخرند و حکایت کرده اند که شخصی ابو سهل
نام از عدن بمن متوجه شد و در متروکات وی کیسه یافتند
که در آن کیسه نگینی عین الهر بود در غایت خوبی و کاغذی
در کیسه بود که بر آن نوشته بودند که این نگین در معبر
هفصد فیلی خریده اند و هر فیلی مساوی پنج دینار ملکیست
و هو دینار ملکی دیناری و ربع دینار مصر بست و نگین
مذکور را به هفت هزار درم از ترکه خریدند فصل چهارم
در خاصیت آن از بغاشی مرویست که ذکر عین الهر در
کتب قدما نیست هما انا جدید الظهور است و اجماع جواهریان
بر آنست که حاصل آن از چشم زخم محافظت و هند بان تسلط

که عین الهر جامع خواص یاقوت احمر است و اختصاص
دیگر دارد مثل آنکه مال صاحب او نقصان نمی پذیرد و از این
جهت از ابتیعت بسیار می خرند باب هفتم در لعل فصل اول
در صفات آن لعل چهار نوع است سرخ و زرد و بنفش
و سبز که مشابه زمرد بود و گاه باشد که از قطعه پاره سرخ
بود و پاره زرد و لعل سرخ هشت صنف است گرد ملکی
و پیازکی و مرتی و لحمی و عنابی و پیغی و ادرسی و اکهب گرد ملکی که
لعلیست در غایت لطافت و خوش رنگی و درخشندگی و پیازکی
منسوبست بقریه پیازکی که در دامن کوهی واقعست که کان
آن در آنجاست و لحمی لعلیست حسن رنگ و اکهب لعلیست سرخ ضعیف
تیره بد رنگ و در تحت هر یک از انواع دیگر بحسب قوت صبغ و
آن اصناف کثیر الاختلاف مندرجست و از ابو اسحق مرویست
که لعل را به بیست رنگ توان کرد و لعل را تا پنجاه و شصت مثقال
یافته اند و بر خردمندان جوهرشناس مخفی نیست که گاه گاه
میان لعل و یاقوت و بیجاده و بلور رنگ کرده النساری افتد

و تمییز میان لعل و ایشان بانست که بیجاده از لعل صلبتر
و بلور ملون بسودن سفید شود و اگر بر آفتاب دارند
بعضی سرخ نماید و بعضی سفید و یاقوت را از آتش حسن و لون زیادت
میفزاید و بسوهان سوده نشود و قلمها از نشعیر خالی
بود بخلاف لعل و بدانکه نسبت لعل به بدخشان بواسطه
آن نیست که از آنجا میخیزد بلکه بواسطه آنست که از معادن
به بدخشان میاورند و میفروشند و لعل از منسوبات آفتاب
است فصل دوم در کان آن در ایام سابق کان لعل
چون اسرار عشق مخفی بود غیر عالم الاسرار کسی بر آن اطلاع
و در زمان عباسیان در ارض ختلان بفحوای آیه کریمه اذا
زلزلت الارض زلزالها بظهور پیوست زلزله عظیم واقع
شد که از صولت اشتداد آن بلاد را مضمون یصدر بود
الناس اشتاتا وصف حال شده از مساکن بیرون رفتند
و شاخصی غیر اشخاص یابس در آن اطراف و اکناف نماند
و از بسیاری امتداد زمان زلزله و کثرت حرکت و اضطراب

٦١

ذهن مردمان را مصدوقه یوم تکون الناس کالفراش
المبثوث حسب حال گشته سراسیمه هرسو میدویدند
فرزند دلبند در خاک مذلت و خواری افتاده و زاری می
میکرد مادر مهربان میگذشت و او را میگذاشت معشوق
لطناز با هزار کرشمه و ناز استغاثت و استمداد می نمود
عاشق جانباز بحال او نمی پرداخت و پروای او نداشت
ساعة فساعة صولت زلزله زیادت میشد و مردمان
نمودار قیامت موعود مشاهده مینمودند در آن اثنا
فحوای اخرجت الارض اثقالها بظهور رسیده کوه
از توابع ختلان شکافته شد و کان لعل بدخشان
پدید آمد و چون زلزله ساکن گشت قطعهای سنگ
سفید که وعای لعل است یافتند که شکسته شده بود
و از میان آن لعل بدخشان میدرخشید خردمندان
جوهرشناس لعل را احتیاط کردند و دانستند که جوهر
گرانبهاست بحکام دادند تا سنگ از آن جدا کردند

لکن

٦٢

لکن در جلا دادن آن زحمت بسیار کشیدند و بر بسیار
چیزها آزمودند اصلا جلا نمی پذیرفت و الآخر الامر بنوعی
از فاد فشتاء دهی که آن را بیجه خوانند جلا پذیرفت
و لعل بدخشان مشهور جهان شد و حجم اصغر او حبه لعل
کا بیش حجم فندقی و حجم اکبر آن موازی حجم خربزه است در
حصول لعل در وعای آن باین کیفیت است که در میان
وعا قطعه لعل کبیر تکون می پذیرد و قطعهای حوالی
آن قطعه بتدریج صغیر میشود چنانچه ریزه لعل در اطراف
و وعاست و قطعهای مذکوره در میان مجری سفید
که در میان مخلوقست بسان دانههای انار در میان
شحم الرمان مرکوزند و غالبا آن معادن وعاء بالعل را
معل گویند و معل زیاده از سیر رطل ندیده اند و باغنیا
زیادت از سر کان لعل بدخشان نیافته اند و بعضی کان
نسبت بشخصی که حافر آنست چون بلعباس علی و سلیمان
و مرتبعی که از آن لعل بنفشی خیزد و بعضی دیگر نسبت کرده اند

بعونه که در حوالی آن واقع است مانند پیاذکی و چون
معادن مذکوره را حفر نمایند در اول امر لعل سرخ مستخرج
شود بعد از آن لعل زرد و شک نیست که لعل بحری با
فصل سیم در تمیز انواع لعل و قیمت آن اعلی و اعلای لعل
لعل احمر است و احسن و اثمن و احمد و لعل احمر کرته دی
بعد از آن پیاذکی و از آن دون لعل احمر اکهب است و
اصناف متوسط اند میانه پیاذکی و اکهب و از آنجمله علی
مرو بیست که لعل علی عالی آنست که چون برابر آفتاب دارند
رنگ او برود و قیمت قطعه لعل کرده مکی با پیازکی خمی شفاف
صافی عالی که از مثال و معایب خالی باشد قریب
زرد نا بیست دانک دو دینار و دو دانگ پنج دینار و
و نیم مثقال ده دینار و چهار دانگ بیست مثقال دینار
و پنج دانگ سی دینار و مثقالی پنجاه دینار و دو مثقال
دینار و سه مثقال پانصد دینار و چهار مثقال هزار
دینار و چون به پنجاه مثقال رسد قیمت آن در ضبط نیاید

و هر کدام

و هر کدام از معادن مذکوره که ممسوح باشند قیمت آن
مضاعف شود و قیمت بزرگ و عنابی هر دینار با چهار دانگ
ابد و قیمت یک بادو دانگ و اکثر اوقات زیاده باشد و بعضی
برانند که قطعه لعل کرده مکی با پیاذکی صافی شفاف و نیکو
که بوزن ده درم بود هشت هزار دینار ارزد و اگر
هشت درم بود شش هزار دینار و اگر پنج درم بود چهار
هزار دینار و اگر چهار درم بود دو هزار و پانصد دینار
اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود
ششصد دینار تا هزار دینار و اگر مثقالی بود پانصد دینار
و اگر درمی بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال بود دو
و اگر دو دانگ بود صد دینار و اگر دانگی بود سی دینار و اگر
سه تسو بود پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود هشت دینار
و اگر تسوی باشد سه دینار و قیمت لعل عجمی نصف این بود
و قیمت لعل زعفرانی سیاه فام نصف قیمت عجمی بود و
سایر جواهر انواع و اصناف بعضی با قیمت انواع

واصناف مذکوره معلوم توان کرد از ثقات مروی است
که لعل را در اوایل زمان الجمهور بقیمت یاقوت میخریدند
بعد از آن چون آزمودند و در ثبات و محک بدو وزن از
یاقوت کمتر بودند قیمت آن کمتر شد حکایت کرده اند که قطعه لعل
عالی کبیر الحجم آبدار شفاف ممسوح در غایت خوش رنگی در دست ختلی
برسم تحفه نزد شهریار شجاعت و جوانمردی سلطان جلال الدین
بردند سلطان جوهریان ماهر در معرفت جواهر طلب نمود
و ایشان لعل مذکوره را بمبلغ دویست هزار دینار در رشته
قیمت کشیدند سلطان چهار صد هزار دینار بصاحب تحفه داد
و لعل را در کرپیش تاج نهاد و بعد از آن تاریخ آن لعل را
در خزانه نوشیروان زمان قاآن خان دیدند و جمعی از نیا
مبارک قطعه لعل بدرنگ بی اندام از چهارده مثقال
بر و نقطهای سیاه بود بمبلغ پنجاه دینار قیمت کردند فصل
چهارم در خاصیت آن لعل گرم و خشک است و در
مفرحات قلوب قلب نماید و فرح فزاید و خون صافی

کند

کند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام محفوظ مانند و خوابهای
پریشان نه بینند و اگر بر کودکان خود بندند در خواب
نترسند و بد خوی نکنند و اگر لعل صلایه کرده را با کلاب
بیاشامند رنگ سرخ کند و این خاصیت را از آن معلوم
کرده اند که غلامان معادن گاه گاه قطعه لعل پرطراوت را پنهان
از سرقات التقام میکنند چون لحظه برین میگذرد لعل در معده
ایشان قرار میگیرد رنگ رویهای ایشان سرخ میشود و فی الجمله
خواص لعل قریب خواص یاقوتست فصل پنجم در معایب آن
و بیان اموری که بآن مضرت میرساند معایب یاقوت
از نقبه و غمامه معیب گردد تشعیر و تغیر لون در لعل هم عیب بود
و لعل از بویهای تیز مانند بوی مشک و کافور بی آب
و بدرنگ شود و از ملاقات باشیاء تیز طعم طراوت و
لطافت او زایل گردد و از احتکاک باشیائی که از وی صلب
باشد خسته شود و داغ گیرد و محافظت لعل بشان تما
م رعایت باید کرد باب هشتم در فیروزه فصل اول در

صفات آن فیروزه آن فیروزه را بحسب کان که مکان تکون
اوست تقسیم باقسام وانواع نموده اند وخردمندان که مهارت
در معرفت جواهر دارند هر قطعه را که ببینند بشناسند که از کدام
کانست وفیروزه منقسم است بنشابوری وغزنوی والابلاقی
وکرمانی وخوارزمی وغیر نشابوری را اعتباری چندان
نیست بواسطه آنکه اقسام دیگر رخو الترکیب اند ولطف وصفائی
زیاده ندارند ورنگ ایشان مانند حسن مراهقان زود
وسریع الزوالست وفیروزه نشابوری صلب البنیه لطیف
وصافیست که رنگ او تغیر پذیر نشود وان هفت نوع است
ابو اسحاقی که فیروزه بغایت رنگین وشفاف وصافیست
وازهری که قریب بو اسحاقیست وسلیمانی که فیروزه
شیرفام پرجلا وسخت وزرهوبی که فیروزه ایست که
براو نقطهای زرد بود اما بطراوت ولطافت وجلاوت
اقسام سابق نمیرسد وخاکی که فیروزه اسمانکون
وعبد المجیدی که فیروزه رنگین صافی عالیست لیکن

اندک

اندک مایه درشت اندام است وعندلیبی که اندک
مایه شیرفام است وفیروزه در حالت صفوت هوا
صافی بود ودر حالت کدورت آن کدر وهنگام آن دو
روز ابر اگر از حجم او در روز صحو نماید وبعضی اقسام
فیروزه رخو الترکیب سفیدفام است وچون این قسم
را در روغن شیر اندازند رنگین شود ولیکن عنقریب رنگ
او تغیر پذیر بود وجوهریان این قسم را مسیحا گویند وفیروزه
دورنگ را ابرش گویند وفیروزه صلب البنیه را باباکم
سوراخ کنند ورخو الترکیب را بسولاد واشباه فیروزه
سنگ گونه است مثل اصم وخصی اگر هر دو را از
سنگ مها با بعض ادویها میسازند ومعجون چینی او را
نیز گویند وتمیز میان فیروزه واشباه آن بر جوهرشناس
الماس ندارد وفیروزه بحسب زمان استخراج آن
از کان منقسم میشود بقدیم وجدید اما قدیم رنگ تغیر
پذیر نشود واما جدید در معرض تغیر وتبدیل باشد

وبعضی بر آنند که فیروزه فایق عالی خالی از عیوب زیاده
بر پنج درم نیافته اند واگرچه فیروزه کبیر الحجم کثیر الوجود
است چنانچه از بعضی جوهریان مرویست که فیروزه
ابلاقی که وزن دویست درم بود میفروختند وچون نیکو
نبود بمبلغ پنجاه دینار قیمت کردیم ودر تاریخ سلجوقیان
مذکور است که چون الب ارسلان مملکت فارس را
مسخر کرد از قلعه اصطخر قدحی فیروزه پیش وی آوردند
که موازی دو من مشک وعنبر میگنجانید ونام جمشید بخط
کران بران نوشته بودند وگویند که تاج شاه داد کستر
سلطان سنجر فیروزه بحجم سیبی بزرگ بسود وحکایت
کرده اند که کان علم ودکا اصف برخیا که در زیر نگین خاتم
وداد کستری مستجاب الدعوة رب هب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی سلیمان بن داود پیغمبری بود نقش از فیروزه
داشت که سه نفر بران طعام خوردندی وروایت
کرده اند که در خزانه نوح بن منصور صراحی فیروزه

مخروزن

مخروزن بود که یکمن نیم گلاب گنجایشدی ودر نواحی نشابور
جوهری شبیه فیروزه از کانی قریب بکان آن استخراج
میکنند واین جوهر را قطعها کبیری باشد واز آن نرد
وشطرنج وکجه وامثال آن میسازند لیکن رنگ وطراوت
آن زود تغیر می پذیرد خاصه که دسومت بوی رسد وفیروزه
از منسوبات زهره است **فصل** دویم در کان فیروزه
وکیفیت تکون آن فیروزه را در حدود ابلاق ونواحی نیشابور
ومرو خوارزم وکوهی که میان یزد وکرمان واقع است
وکوهی که میانه نشابور وطوس است قریب بقریه بینان
کانهاست وبهترین آنها کانیست که در کوه نشابور است
ودر کوه نشابور هفت کان واقعست که انواع هفت کانه
فیروزه را از آنها استخراج میکنند وبهترین آنها کانیست
که بخلوق خلیل پدر اسرائیل صاحب نفس قدسی ابو الانبیا
اسحق نبی صلوات الرحمن علیه الطاهرین وافتا آن نموده
واز آن کان وابو اسحق گویند ودر بون تر آنها کانیست که

از کان عندلیب گویند و چون فیروزه را از کان
کان بیرون آورند بجرح یا سنگ آب بسایند
و بعضی زانکین و بعضی طرملح سازند بعد از آن بسند
نرم و جوب بید از اجلاد هند از بلیناس روایت کرده اند
که ماده فیروزه نوعیه بصورت نحاس دارد و بواسطه
مصادفت حرارت و پیوست متحجر شده و از خست نحاست
باز رسته و در سلک جواهر اندراج پذیرفته پس فیروزه
حجری نحاسی باشد و از بعضی حکما مرویست که ماده فیروزه
ابخره نحاسیست سبب اسود از استیلای حرارت سبب
احمرار اوست و از امتزاج سواد و حمرت رنگ ازرق که گوهر
فیروزه است تولد می یابد فصل سیم در قیمت انواع فیروزه
و قیمت آن اعلی و اعلای اقسام فیروزه نشابوری است و احسن
انواع نشابوری اسحاقی بعد از آن ازهری و بعد از آن سلیمانی
و بعد از آن ازهری و از زرهونی عبدالمجیدی است و ادون
و ارذل انواع فیروزه عندلیبی است و بهترین اقسام نجیب

و رنگ

رنگ سبز تلخ فام است و بعد از آن شیرفام پر آسمانی
و بحسب شکل نزد اهل خراسان و ماوراء النهر یکانی و نزد
اهل عراق و شام مسطح و نزد اهل خطا مرملح است و ملح
فیروزه آنست که سنگی غریب باوی آمیخته بود و از آن
سنگ غریب بحک املس کرکه جلا داده باشند و خطاییان
سنگ غریب را سیاه کنند و زیبوشان و بت رویان
از آن سازند و فیروزه فایق عالی باید که نرم اندام و ابدار
و مترو و صافی باشد و خوانند و در بغداد و شام
عزیز دارند و قطعه فیروزه ابواسحاقی یا ازهری رنگین
صافی عالی که از معایب خالی بود و وزن آن نیم مثقال
باشد مبلغ هفت دینار یا ده دینار و اگر یک مثقال بود
بیست دینار تا سی دینار و اگر دو مثقال بود پنجاه
دینار و قیمت شیرفام هر دیناری تا پنج دانگ آید و اگر
فیروزه میانه بود هر دیناری یا دانگی و فیروزه زبر
سیاه را قیمت چندان نباشد فصل چهارم در خاصیت

ان آکثار نظر بفیروزه تقویت بصر میکند و از اجزای
کحل الجواهر است و کسی که بامداد در فیروزه نظر کند
ان روز بنشاط و شادکامی برو بگذرد و گویند که حکمای
سابق در هنگام رویت ماه بفیروزه نگاه میکردند و گویند
که فیروزه با خود دارد بر دشمن ظفر یابد و در نظر مردمان
عزیز باشد و از چشم زخم ایمن ماند و از این جهت فیروزه را
حجر الغلبه و حجر العین گویند و گویند که حامل وی از بلا
ایمن ماند و در روز نوروز یعنی اول فصل بهار که نرگس
شهلا طبق سیمین پر زر کند و نسیم صبا خریطه پر زر غنچه را
سر بگشاید دست قدرت از جیب شاخهای سیم اخراج
کند و سوسن آزاده سر کیسه سیبکه زر نثار کند بلبل
از منبر شاخ منشور خلافت گل برخواند و اشجار باغ
در ایام بهار برو نثار کنند و مادر خار از دوش گل ضحاک سر
برآرد و نگهبان گنجی شود که در میان غنچه نهاده اند ابر
بهار از گلهای رنگارنگ چهار سوی چمن را آیین بندد

و عطار باغ از بویهای گوناگون مشام زبان شمال
و صبا را بضاعت داده هر سو فرستد نسیم بهار قلعه
استوار غنچه بگشاید و خنجر آبدار خار حامی گل حمرا شود
و سپر زرین قبه گل پیش تیر باران ابر بهار دارند و کلا
ش ترکی غنچه بر تارک شاهسوار هند و سلاطین ایران
زمین جواهر ثمین بو ثیره فیروزه در مجالس بهشت آیین
احضار کنند و از نظاره جوهر آیینه بصر را جلا دهند
بعد از آن جواهر در کاسهای شربت سلسبیل صفت
اندازند و از دست ساقیان زیبا منظر حور پیکر
شربت مذکور بجرعه نمایند و این عمل بر خود مبارک دانند
و بیان نقل کنند و میل بفیروزه بیشتر نمایند فصل پنجم در
بیان اموری که بفیروزه مضرت میرساند و کیفیت
محافظت آن از آب هوای حمام آب فیروزه برود و از
ملاقات روغن طراوت آن زایل شود و از بوی نم و بوهای
تیز زیان رنگ آن رسد اما پیه دنبه فیروزه را سودمند

است و ازین جهت طراوت و لطافت او در دست
تصاویان زیادت شود و محافظت فیروزه مانند
محافظت در باید کرد فصل نهم در پادزهر و سایر احجار حیوانی
جمعی بر آنند که لفظ پادزهر در اصل پاک زهر بود یعنی
پاک کننده زهر و بواسطه کثرت استعمال حذف کاف
کرده اند و پازهر میگویند فصل اول در صفات پادزهر
دو جنس است کانی و حیوانی پادزهر کانی پنج نوع است
زرد و سبز و خاکی و منقوط بان خود و سفید و
و بر آنها نقطهای متفاوت از رنگهای مختلف می باشد
و قطعه یکرنگ کمتر اتفاق می افتد و بعضی زرالمحلب است
که از آن نرد و شطرنج و دسته کارد و غیر آنها سازند
و اگر نوعی از پادزهر اخضر که بر یک ساق حقنه ربود
در اثر آنکه سیاه شود و در آن چیزی باشد که
نسوزد و کرنیان از اغلاط شیطان گویند و در
پادزهر حیوانی خلافست جمعی بر آنند که آن سنگ

سست

سست رخو الحلک است که گاه سیاه و گاه زرد و گاه
خاکی رنگ بود و بر آن نقطهای کوچک زنگاری رنگ باشد
و سوده آن سفید بود و از آن زیاده از سه مثقال نیافته
اند جمعی دیگر بر آنند که پادزهر حیوانی دو قسم است
بقری و شاتی و پادزهر بقری سنگ زرد دوم کرده اند
بسان زرده تخم مرغ و اثر آنرا از دانکی تا چهار درم یافته اند
و پادزهر شاتی سنگی سبز رنگ است که آنرا حجر التیس
گویند و پادزهر حیوانی را اشباه می سازند چنانچه میان
پادزهر و ایشان اشتباه می افتد و تمیز او از اشباه تحت
که داغ در نگیرد و رنگ او مایل بکبودیت نیست و برو نقطها
هست و سوده او سفید است بخلاف اشباه پادزهر
از منسوبات سقراطست فصل دوم در کان پادزهر
و تکون بعض اقسام آن کان پادزهر کانی در اماکن
بسیار نشان میدهند اما کان مشهور آن در اقصی
چین و هندوستان از تنغالشی مرویست که در میان

جزیره ابن عمر و شهر موصل در موضعی از اقلیم رابع که
طول آن عز و عرض آن لز درجه است بکانی رسیدم
که از آن کان پازهر سفید که بر و نقطهای هر رنگ
بود استخراج می نمودند و قطعهای بزرگ بود و من از
آنجا استخراج میشد و گویند که از کان زمرد قطعهای
پازهر کبیر الحجم بیرون می آید که از آن خانهای توان
ساخت و در امکان تکون پازهر حیوانی خلاف است
جمع اول بر آنند که در زمین ارخد و در حین که از کثرت
مار آمد و شد صبا و شمال دشوار است و از بیماری
آب روان چنانچه بر روی عاشق مهجور از هر سو روی
میرود و گوزنان مارخوار بسیار هست و چون از
بسیاری خوردن ماران حرارت بر مزاج گوزنان استیلا
یابد در آب روان از حرارت غوطه خورند چنانچه ایشان
غیر سر از آب بیرون نباشد و زمانها در آب توقف
نمایند درین اثنا بخاری از اعضای ایشان برخیزد و

بسوی دو چشم ایشان شد چون بانجا رسد باب
انقلاب یابد و بسان اشک بیرون آید و در آن حفره
های که در گوشهای چشم گوزنان واقع است گرد
شود چون گوزنان از آب بیرون آیند و برودت هوا
در گوشهای چشم ایشان تاثیر کند آب مذکور منجمد و متحجر
گردد و چون این عمل مکرر واقع شود حجر مذکور کبیر و ثقیل
شود و بیفتد و جمع ثانی بر آنند که پازهر بقری در زهره
گاوان و پازهر شانی در جوف نوعی از گوسفندان دشتی
که در حدود فارس میباشند تکون می یابد فصل در
تمییز انواع اقسام و قیمت آن پازهر حیوانی از پازهر
کانی و پازهر بقری از پازهر شانی احسن و امتن است
و از رنگهای پازهر اخضر برنگ ساق حقند بهتر بود
بعد ازین قوت زرد سفید فام که آنرا عسلی خوانند
از قوت همه بیشتر باشد و بعضی بر آنند که پازهر زرد
رنگ تلخ الطعم که سخت سست و سبک باشد و بر و نقطهای

کوچك بود و کهنه نباشد در تاثیر اقوی بود
وامتحان جودت پازهر بچند نوع توان کرد یکی آنکه
چون پازهر بسایند و در شیر دوزند بر بندد نوع دیگر
آنکه چون اورا در ذنب عقرب بمالند عقرب نگزد موش
نباشد نوع دیگر آنکه چون مقدار جو پازهر بآب بسایند
و در حلق افعی ریزند در ساعت افعی بمیرد نوع دیگر آنکه
چون قدری ازان بخورد جوجه مرغ دهند و افعی بروی
بگمارند تا اورا نگزد جوجه بسلامت بماند و پازهر کانی قیمتی
چندان ندارد چه موازی شصت درم بیك درم میخرند
و پازهر حیوانی بهای طلای حمرا باشد فصل چهارم در
خاصیت آن چون پازهر سفید کانی بآب بسایند و بر عضو
که بواسطهٔ ضربه یا سقطه متالم باشد طلا کنند ازاله
الم وضع و ورم نماید و اگر پازهر زرد بسایند و در موضع
زخم عقرب بمالند نافع باشد و اگر کسی زهر خورده باشد یا حیوانی
در سم اورا گزیده باشد مقدار دانگی پازهر حیوانی صحیح

الامتحان

الامتحان بر موضع گزیدن گزنده کان بندد تا ان موضع
بچسبد و تا زمانی که سم را تماما جذب ننماید از ان
محل جدا نشود و چون مسموم پازهر را در دهان گیرد سم
بقی دفع شود و سایر اقسام پازهر خواه کانی و خواه
حیوانی در سموم سودمند است فصل پنجم در بیان
احجار حیوانی که در کتب قدما مسطور است که مار
مهره سنگی خاکستر رنگ است از جنس پازهر که از
قفای مارهای استخراج میکنند و مادامی که در
دهن پوست بود نرم اندام بود چون اورا بیرون
ارند و برودت هوا در او تاثیر کند متحجر گردد و بحسب
شکل مانند خایهٔ خروس بیضی بود و گاه باشد که خطی
برو کشیده باشد و اگر اورا بر پلاس سیاه مالند سفید
شود و اگر اورا بر موضع زهر مار طلا کنند زهر بیرون
کشد و مهره که معتمل بود بسیار عزیز الوجود است و کثیر
القیمه باشد اما درین روزها کار مهره مار بکرم اند و شبیه

ان از سنگ مریم که سنگ سفید است می تراشند
و سنگ مریم نیز پلاس سیاه سفید سیکند بوالحسه
آنکه این خاصیت از وی مهره و درشتی پلاس است
و در سنگ مریم این صفت هست حکایت کرده اند که محمد بن
زکریا مار مهره را منکر بود روزی شخصی مار در مجلس املا
آن روز گاز آورد و در قفای آن مار مهره خورد بود مار را
کشت و قفای او بشکافت و مهره بسلطان فروخت محمد بن
زکریا انفعال برده گشت و بآن شخص دوستی آغاز
کرد روزی در اثنای مستی از وی پرسید که آن مهره چگونه
تعبیه کردی آن شخص گفت قفای مار شکافتم و سنگ مریم
در وی نهادم و در زخم و مدتی گذاشتم تا جراحت اندمال
یافت بعد از آن آوردم و بسلطان فروختم و خرمهره مهره سفید
بزرگ درشت اندام است که مرو زنها بود و در شکل
بمار مهره تو بلیست و در قفای بعضی خران در میان گو
و پوست تکون می یابد و که خری را مهره باشد و خرمهره دهر

ها را نافع بود و از معلم اول مرویست که حجری اسمان
گون که در سنگدان خروس تکون می یابد چون بر کودک
بندد فزع و اضطراب نکند و اگر مرد با خود دارد انگیز
باه کند و اگر بر مصروع بندند نافع بود و حجری که مرارا
بقری می باشد اگر سحق نموده در بصر کشند تقویت بصر کند
و از نزول آب ایمن دیده خراب نشود و در یک مثانه
آدمی را همین خاصیت بود و بر بیاض چشم نافع بود
و از دیقوریدوس مرویست که حجری که در جوف عجم ع
خطاف حاصل میشود اگر بر بازوی مصروع بندند صبر
از وی زایل گردد و در جوف او دو سنگ تکون می یابد
یکی یک رنگ و یکی چند رنگ و هر دو را به پوست گوساله
باید نهاد که بر بازوی مصروع بندد باب دهم در عقیق
فصل اول در صفات آن عقیق هفت نوع است سرخ جگر
گون و سرخ گلگون و زرد و سفید و سیاه و ازرق و
دو رنگ و طبع عقیق با وجود شدت صلابت از دو

خالی نیست وازین جهت نقشهای باریك بران بران
نتوان کرد وازو لطایف میسازند مانند کرد وانگشترین
ودسته کارد ونگین ومستولی بر عقیق افتاب آ
فصل دویم در کان عقیق وکیفیت تکون ان کان
عقیق در نواحی صنعان وعدن از بلاد یمن ودر حدود
هند وروم وقریب بصره از اعراف عرب نشان میدهند
وماده او رو بسوی صورت یاقوتیت دارد و
بواسطه امری که منع از صورت یاقوتی میکند بلباس
عقیقی قناعت کرده پس عقیق حجری یاقوتی بود فصل
سیم در تمیز انواع وقیمت ان عقیق زرد صافی
شفاف بهترین انواعست لیکن اعراب ترجیح زرد
صافی شفافی بر سایر انواع مینمایند ودر میان ه
که مایل بسرخی باشد ترجیح نهاده اند وازرق آن بسیار
بهتر بود وسفید از همه بدتر بود وبحسب کان عقیق
یمنی از سایر اقسام اعلی واحسن وعقیق هند از ان

وادون است وقیمت انگشترین از عقیق موازی چهار
درم وقیمت نگینی درهمی وقیمت دسته کاردی کابیش دیناری
وقیمت بر عقیق سرخ افتاده وغیر سرخ ودزد در اقیمت
زیاده نیست وبواسطه بسیاری عقیق قیمتش بسیار
نیست فصل چهارم در خاصیت ان عقیق گرم وتر
است بطبع خون وجعی تر اشد که گرم وخشك است و
هر نوع از انواع عقیق که مسواك کنند زنك دندانرا
زایل کند ودندانرا سفید گرداند ومنع بیرون امدن
خون از اصول اسنان کند وتختم بعقیق احمری که
دور از سفیدی خطها باشد منع بیرون امدن خون
از سایر اعضا نماید ودندان دایم اللحمت را بسیار نافع
بود واگر عقیق با خود نگاه دارد از دشمنان هراسان
نشود وبر ایشان فیروزمند باشد واگر شخصی تیز خشك وسبك
سیر با خود نگاه دارد این خصلت ازوی زایل شود
واورا در نظر مردمان شکوه ووقار حاصل گردد واگر

عقیق سوده بر موضعی باشند که خون از آن محل باز
نه ایستد چون باز ایستد و اگر عقیق رومی سوده
عمل در چشم کنند سفیدی که عارض چشم باشد زایل
کند و روشنی میفزاید و نگاه داشتن عقیق بر خود مبارک
دانند و بآن تفائل کنند **باب** یازدهم در بعضی اشیا
یاقوت یعنی بنفش و بجاده و ماده بیج **فصل** اول در
صفات ایشان بنفش جیتار نوعیست مادنی که سرخ
روشن صاف است و بعضی جوهریان در وجه تسمیه آن
باین اسم چنین گفته اند که چون مشابهت تمام با یاقوت
احمر دارد و چون او را بدون قیمت یاقوت در رشته
تقویم می کنند گویا بزبان حال مادنی میگوید دروغی
سرخ سیر است و بنفشی که سیاه هست که رو
حمرتی مشوب بزرقه مطیف و مستعلیتر است باشاد
که روشن است و جمیع اقسام بنفش بلعل نزدیکست لیکن
بنفش از لعل بکدورت امیل است و بجاده سنگی سرخ

ابدا است که گیرنی وی برنگ بنفشی مطیف و مستعلیست
و اکثر افراد او را لمعان نیست و بعضی را که لمعان
حاصلست چون با طایر ترکیب کنند لمعان او را
زایل کند و اگر خواهند که لمعان او باقی ماند
در شیب آن حفره بکنند و یکی یکی را بی حفره لعل
لمعان باقی ماند و این هنگام مشابهت تمام با یاقوت
دارد و فرق میان ایشان آنست که یاقوت از آن
اثقلست و اگر یاقوت را در دهان که بند سرد نماند
و تشنگی را زایل گرداند بخلاف بجاده و ماده بیج
شدید الحمرة است که مشابهت تمام با بجاده و ماده بیج
دارد لیکن سرخی او مایل بسیاهیست و از بجاده
تا حمره عقیق در شیب آن نمی کند آب ندارد و این
جوهر از منسوبات آنهاست **فصل** دوم در کان آنها
کان بنفش کان لعلست و کان بجاده و ماده بیج در حدود
بدخشان قریب کوه تنکنان واقعست و از کان مذکور

تا کثیر ده روز راهست و اکر بیجاده آن کان بشهر
کشمیر برند بیجاده همچون لعل بدغلاف بوده و بیجاده
کوه ذاهون هم میباشد و چون بیجاده را از کان بیرون
ارند تاریک و بی آب بود بعد از آنکه ادرا بتراشند
ابدار و شفاف شود و هر یکی ازین جواهر ثلاثه بحری
یا نوشت فصل سیم در قیمت انواع ایشان و قیمت
مثقالی از و موازی دو دینار زر است و بعد از آن
رطبی و قیمت آن نصف قیمت مادنیست بعد از رطبی
ابتادنیست و قیمت آن نصف قیمت رطبی است
و کمترین انواع بنفشی است و قیمت آن نصف قیمت اشتادنیست
و فی الجمله قیمت بنفش کابیش ربع قیمت لعل است
و هر چند سرخی بیجاده فزونتر بود و شعاع و لمعان او
بیشتر باشد بیجاده خوبتر و بیجاده بدخشی از بیجاده
هندی احسن و اجود است و در قدیم الایام بیجاده را
قیمت تمام بود چون لعل پدید امد قیمت بیجاده شکسته شد

وبعضی جوهریان بر آنند که قیمت بیجاده خوش رنگ
کثیر الشعاع مساوی قیمت لعل عالی و قیمت بیجاده
عالی و قیمت بیجاده میانه مساوی قیمت لعل نازل است
و بعضی دیگر بیجاده عالی و قیمت بیجاده عالی از معابر
را بقیمت لعل میانه و بیجاده میانه بقیمت لعل نازل در سلک
تقویم میکشند و بهتر اقسام مادنیج است کتاب او بشتر
واشباح او بجمره کردن اصفر باشد و قیمت او از قیمت
بیجاده کمتر است فصل چهارم در خاصیت آن چون بنفش
در زمان سابق نبود حکما خاصیت آن بیان نکرده اند
و بیجاده حار یابس است لیکن حرارت و یبوست آن از
حرارت و یبوست یاقوت کمتر است اکر کسی را اکر استفا
مائی باشد مقدار چهار جو بیجاده سوده بخورد شفا
یابد و اکر بیجاده را با خود نکاهدارد خواب پریشان نه بیند
و اکر بر موی سر یا ریش بمالند تا کرم شود برک کاه و امثال
آن جذب نماید و اکر در برابر افتاب دارند و بنرد

در نگاه کنند چشم را تباه کند و ومد طاری شود و اگر
حیوانات ماده بیخ پا ینجا ببینند رغبت جماع کنند باب
دوازدهم در جزع فصل اول در صفات آن جزع
چند نوع است بقراوی و حبشی و غیر اینها و رنگ او
چهار گونه بود سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان
مختلف بقراوی سه طبقه است طبقه اول او سرخی
غیر شفاف است بعد از آن طبقه شفاف بعد از طبقه
سفید و هیچ سنگ جز الماس و یاقوت از جزع اصلب
نبود ثانیا آنکه بحسب وزن قریب عقیق باشد و بعضی
جزعها خطها باشد بعضی تمام و بعضی ناتمام و گاه
باشد که از تقاطع خطها صورت مرغی یا دایره تمام یا
ناتمام پدید آید و از جزع مهرها و کرها و نگینها و غیر اینها
سازند و جزع از منسوبات مر اصغر است فصل دوم
در کان آن کان جزع بسیار است لیکن کان دو مکان
احسن و اعلی است حدود چین و نواحی لحفاد یمن اما

چنان

چنان استخراج جزع از آن نمیکنند و جزع بحری
یافت نمیشود فصل سوم در تمیز انواع و قیمت آن اجود
انواع جزع آنست که طبقات او بحسب غلظت و رقت
متقارب باشند و از خشونت و زخم بسلامت بوده
اندار و شفاف و متناسب الوان بود چون مائیه
بقراوی زیاده از مائیه سایر انواع جزعست
ترجیح بقراوی بر باقی انواع می نمایند در ولایت
مغرب مستعملست و مواری مثقال به دو درهم تا سه درهم
میخرند و در دیگر بلاد بواسطه شامتی که دارد استعمال
نمیکنند و قیمتی زیاده ندارد فصل چهارم در خاصیت
آن اگر با نوره بجز عمود معلا دهند طراوت و صفای
آن زیاده شود و مذهبان مهره زبان کنند اگر جزع
در موی زن آبستن پیچیده از وی بیاویزند زادن بر وی آسان
شود و منع سیلان خون نماید و اعراب بجزع تشأم
مینمایند و آنرا اصلا نگاه نمیدارند و میگویند که کلفت

شاهدا على شامه استنشاقا سمه من الجزع و همچنین
اهل چین بجزع تشاؤم میکنند و ادنیست که استخراج
آن از کان نمیکنند و حکام چین نیز بآن التفات نمی نمایند
و نمیگذارند که در خزاین ایشان جز این سازند و ادب معلم بهائی
اول مرویست که حاصل جزع مغموم و مهموم بود و خواب
پریشان بیند و خون بود و استیلا یابد و بامر دمان خصومت
کند باب سیزدهم در مقناطیس فصل اول در صفات
آن مقناطیس آهن که مسمی باهن رباست مقناطیس نقره
مقناطیس طلا مقناطیس ارزیز آهن ربا سنگیست تیره تقبل ا
که جذب آهن میکند از مضادفت حرارت و یبوست
غلظه پیدا کرده و قبل از کشای کسوه حدیدی انجما
یافته و میان آهن و آهن ربا بواسطه اتحاد و مادّه
و تقارب امزجه تناسب طبیعی و تعاشق جبلی هست
که آهن ربا جذب آهن میکند و آهن بوی ملصق
که با آهن ربا ملصق باشد مثلا اگر طرف سوزنی با

ربا التصاق یابد و سوزنی دیگر را بر طرف سوزن
اول هنگ با نجا ملصق شود و همچنین سوزن سیم و چهارم
و پنجم و اگر مقداری آهن در میان طبقی نهند و قطعه آهن
ربا در زیر طبق بر سمت وی حرکت کند و اگر آهن ربا
در آهن بمالند و موازی نیم دانگ آهن نزدیک آن برند
آهن این را جذب کند و همانا مادّه مقناطیس نقره مادّه
نقره و مادّه مقناطیس طلا مادّه طلا و مادّه مقناطیس ارزیز
مادّه ارزیز است بواسطه نسبتی که مذکور شد و آهن ربا
ایشان نیز جذب ارزیز و نقره و طلا میکنند و موید این معنی
آنست که الماس حجری ذهبیست و جذب ذهب میکند
چنانچه گذشت و اگر آهن ربا را با دهن و روغن زیت چرب کنند
یا در آب سیر یا در آب پیاز اندازند یا سیر بیارد در او
مالند قوت جذب او ضعیف شود و شاید که بمرتبه
رسد که جذب آهن نکند و اگر در میان خون بر اندازند
و بعضی گفته اند که سه روز بگذارند تا قوت بیابد

وجذب آهن کند وکویند که سنکی دیکر آهن ربا
هست که آهن ازو هرب مینماید وبعضی بر انند که
اکر روغن زیت در آهن ربا مالند آهن ازو بکریزد
مقناطیس نقره که از حجر السود کویند سنکی سفید است
که بسفیدی وی غبرتی آمیخته است ومطلقا بزبد البحری
ماند وبمرتبه سبك باشد که بربالای آب ایستد
پنج وقیه حجر السود از پنج کز مسافت نقره سوی خود
کشد ومقناطیس طلا سنکی زرد است که زردی او
بغبرتی آمیخته جذب ذهب کند چنانچه آهن ربا جذب
آهن نماید وبعضی مردمان بر انند که قوت او در جذب
ذهب بمرتبه ایست که از دو سه کز مسافت زر را
بسوی خود کشد ومقناطیس ارزیز سنکی صلب کریه
الرایحه است که جذب ارزیز میکند فصل دویم در کان
آهن ربا قریب صفا وحدود هندوستان ونواحی
زابلستان ودیکر محلها کان آهن ربا نشان میدهند

واز معلم مرویست که در بحر مغرب کوهیست ودر
آنجا کانهای آهن ربا هست که چون کشتی بان نزدیک
رسد هر آهنی در کشتی باشد بسوی خود کشد واز این جهت
میخ بکشتی نمیزنند که در آن نواحی عبور دارد وهر آهن ربا
که در اعالی کان تکون یابد قوت جذب او زبون بود
وهرچه در اسفل آن تکون پذیرد جذب او فزون تر باشد
فصل سیم در تمیز اقسام مقناطیس وقیمت آهن ربا
رنکهای مختلف می‌باشد واز هرمس حکیم مرویست که
بهترین رنکهای آهن ربا سیاه سرخ فام یا خاکستر
فامست وهر آهن ربا که در جذب آهن اقوی است
یا آنکه کثیف باشد بسیار ثقیل بود اشرف واعلی بود
وموازی وقیه از جنس آهن را که ابیش دینار طلا
بها کنند واعلی اقسام مقناطیس ارزیز ونقره وطلا
است که در جذب ایشان اقوی بود وایشان را بوا
مذهب قیمت متعارف نیست فصل چهارم در خاصیت

١٩٥

ان یعنی مقناطیس آهن ربا گرم و خشک است اگر کسی
خورده آهن خورده باشد و آهن ربای سوده با شیر
یا آب فاتر بیاشامد آهن ربا خورده آهن را جذب کند
و با خود بیرون آورد و اگر آهن ربا را قلاده سازند نقرس
و مفاصل را سود دارد و اگر در دست گیرند که از رایش دفع
بود و اگر زن در هنگام زادن در دست گیرد با سانی زاید
و اگر پیکان در بدن بماند یا سر نیش در درون شکسته شود
آهن ربا بر انها بندند که بیرون آورد و اگر به تیغ
زهر آب داده زخمی بکسی رسد آهن ربای خورد سوده
بران بر کنند مضرت زهر دفع کند و مقناطیس نقره نقوت
بارد یابس است و بقولی بارد رطب است اگر بان دندان
بشویند دندان را سفید گرداند و اگر موضعی که موی
باشد بمالند موی بهتر و اگر بر نوشته سایند از ان
و اگر سوده آن روی بشویند دیوار لطراوت کند
و اثر ابله ببرد و اگر در جراحت استعمال کنند انبات

لحم نماید

٩٦

لحم نماید و اگر خورده نقره بجنسی دیگر آمیخته شود بان
تمیز توان کرد و مقناطیس طلا حار یابس است و
اگر خورده زر با جنسی دیگر مخلوط شود این حجر را بان
بمالند خورده زر بتمامت جذب نماید و مقناطیس
ادنی تمیز از اجناس دیگر توان کرد باب چهار
دهم در سنباده فصل اول در صفات ان سنباده
سنگی صلب مشهور است که در آهن و فولاد آب
داده اثر کند و از ایشان مستاثر نشود و اگر میان
سنباده و الماس اشتباه واقع شود تمیز
بان صفت توان کرد و سنباده بالماس قرابت
تا غایتی که جماعتی بران هستند که نوعی ضعیف از
الماس است و سنباده دو نوع است نوعی بسرخی
زند و نوعی دیگر بکبودی و غیر الماس از جواهر
تاثیر نتواند کرد بلکه ازو متاثر شوند و در سنباده
سمیتی هست که بواسطه ان سمیت تفریق اجزاء صلب

مکنند و مستولی افتاد کت افتابیت **فصل** دویم
در کان ان سنباده در اماکن بسیار واقعست مثل
زنکبار و هندوستان و سیواس و کرمان و جزیره
و نوبه و احسن و اشهر انها کانهای نوبه و سیواس
بود و کیفیت تکون سنباده قریب بکیفیت قریب به
تکون الماس باشد **فصل** سیم در تمیز انواع و قیمت
ان اعلی انواع سنباده کبیر الحجم نوبی است و موادی
و قیراط کماابیش درهمی ناصری قیمت کنند و بعد از ان
سیواسی **فصل** چهارم در خاصیت ان سنباده
در درجه ثانیه بارد و در درجه ثالثه یابس است
چون سنباده بسوزند و بسایند و بر ریشهای
کهنه باشند سودمند باشند و اگر سنباده سوده
در دندان بمالند دندانها را جلا دهد و سنگهای
سخت را بسنباده سایند و صیقل شمشیر و امثال
ایشان بسنباده دهد **باب** پانزدهم در دهنه

فصل

فصل اول در صفات ان دهنه سنگی سست
و سبز است که ازو رنگ زنگاری درخشد
و برو خطهای سرخ یا سیاه بود و بعضی برنگ
اسند که در ترکستان دهنه سرخ برنگ یاقوت
احمر تکون می پذیرد و دهنه سبز ریحانی و سبز
سیاه فام و سبز سفید فام و سبز زمردی که
طراوت و درخشندگی شبیه زمرد باشد است
و دهنه شفاف صافی را دهنه شیرین میگویند
و تیره و کدر را دهنه تلخ میگویند و در ولایت
شام و فرنگ از انواع دهنه چند کرو نکین و
پیش کوهه دهنه میبارند و امثال ان عزیز دارند
و در غیر ان ولایت عزتی ندارد و اگر روغن زیت
در دهنه بمالند رنگین شود و طراوت او بیفزاید
و اگر بسیار استعمال کنند و با دهنه کرد در رنگ او
بر بیاض یا بصفرت مایل شود و حسن و طراوت

او زایل کردد و نور و فروغش باطل شود و دهنه
مانند فیروزه در حالت صفوت هوا صافی بود و در
حالت کدورت هوا کدر نماید ابو یعقوب بن اسحق
کندی روایت کرده چون دهنه را بر ظروف و در و
زینت بایند از آن نحاسی احسن و الطف از
نحاس کانی حاصل شود و دهنه از منسوبات
زهره است فصل دویم در کان دهنه و کیفیت تکون
آن کان دهنه در پنج مکان نشان میدهند جبال
غربی فرنگ و نواحی کرمان و حصن کرك و قریب
که از اسیاب بنا کرده در ترکستان و غار بنی سلیم
از عربستان از معلم اول روایت که تکون دهنه
از اجزاء نحاس است که در موضع صلب مجتمع و متکاثف
گشته و علت خضرت وی آنست که بخار نحاس
که در موضع مایل باحمرار است و شدت تکاثف
اقتضای اسوداد او می کند و ازدواج سواد و حمرت

خضرت است و دهنه بحری نحاسیست فصل
سیم در تمییز انواع و قیمت آن دهنه شیرین خوش
رنگ فرنگی مشابه زمرد که دو در خشندگی به مثال
پر طاوس باشد اعلی و اعلی دهنه بود و مثقالی
ازین جنس موازی دو دینار زر می ارزد و دهنه
کرك و کرمان و عربستان قیمت چندان ندارد فصل
چهارم در خاصیت آن در حرارت و یبوست
معتدل است اگر از آب حل کنند و در محل نیش مار
یا عقرب بمالند نافع باشد و اگر مسموم دهنه سوده
بخورد سودمند بود و لیکن اگر کسی مسموم نباشد
و بخورد بجای سم عمل کند و اگر دهنه در دهان
گیرند بدندان زبانست و اصلاح آن بشراب کهنه
و روغن مسکه باید کرد و اگر دهنه شیرین با آب حل
نمایند و در چشم چکانند رگهای چشم بنشاند و
روشنی بیفزاید و اگر دهنه را با زبرجد کم شود و اگر

قدری دهن را با او بگذارند و زود از نرم اندام و سرخ 101
فام کرداند و حسن و بهای او بیفزاید خاصه که جوهری
زنگار با آن مزج کنند باب شانزدهم در لاجورد
فصل اول در صفات آن لاجورد سنگیست مشهور
منحصر در چهار نوع است بدخشی و کرجی و دزمارمی
و کرمانی و لاجورد بدخشی دو صنف است صنفی از
نقطهای زرین باشد و صنفی نباشد و شاید
که لاجورد کاسه و کوزه و نگین و کمر و انکشترین و امثال
اینها سازند و اگر ریزه لاجورد در آتش ریزند دود
گوناگون پدید آید و زهره بر لاجورد مستولیست فصل
دویم در کان لاجورد و کیفیت تکون آن کان مشهور
لاجورد از خلان قریب شهر بدخشان در نواحی
کرج و کرمان و غیر آن معادن غیر مشهور دارد
و از بلیناس مرویست که ماده لاجورد متوجه صلابت
نحاس است و بعد از آن امتزاج زیبق بکبریت حرارت

در کرمان هست که معروفست باللاجورد

بر

102 برطوبت استیلای یابد و رنگ او مایل بحمرت میشود
و بعد از آن بوسالطت مصادفت پیوست کبود
کبود میکردد و لاجورد جوهری نحاسیست فصل سیم
در تمیز انواع و قیمت آن لاجوردی بدخشی خوش رنگ
صافی که بر و نقطهای زرد بود از سایر انواع لا
جورد بهتر باشد و امتحان جودت لاجورد بآن
کنند که قطعه از آن بروی آتش غیر مشتعل بنهند
اگر زبانه برنگ لاجورد ظاهر شود نیکو باشد
و اگر ظاهر نشود نیکو نباشد و یکدرم لاجورد مغسول
موازی ده درم ناصرییست و قیمتی نگینی ده درهم و قیمت غیر
مغسول ثلث قیمت مغسولست فصل چهارم در خاصیت
آن لاجورد با وجود آنکه بارد یابس است در اسهال
سودا از دیگر داروها اقوی نیست و قوت لاجورد مغسول
بیشتر بود مالیخولیا و بیخوابی و درد جگر را نافع با
و اگر لاجورد با روغن در موی مالند حسن و طراوت

موی بیفزاید و موی را جعد کرده اند و اگر بر اطفال ببندند
فزع کمتر کنند و منهبان و نقاشان بهم در کیفیت
غسل لاجورد بدخشی چند طریق توان کرد یکی آنکه
دو جزو مساوی از رفت رومی سیاه و سفید در
روغن برنجوشانند تا بایکدگر آمیخته شود و با قدری
آب پاک بکرباس بپالایند و باب گرم از وی فقها بشویند
و مانند حلوای مدمیکشند تا سفید شود پس لاجورد
مدقوق و مسحوق با آن خمیر کنند و مدت یکماه گاه گاه
می مالند و بعد از آن باب گرم در ظرف چینی بشویند تا
بتدریج سپر آب از و فرود آید آب اول احسن و آب دوم
میانه و آب آخر ادون بود طریقی دیگر آنست که جزوی
مصطکی و نیم جزو روغن زیت با آتش نرم بقوام آورند
و نشانه قوام وی آنست که چون قطرهٔ آب سرد چکانند
متلاشی نشود و مانند نقطه بروی آب بربندد پس
لاجوردی با آن معجون خمیر کنند و باب بشویند تا بتدریج

سپر آب از وی فرود آید آب اول اعلی و آب اوسط اوسط
و آب آخر نازل باشد طریقی دیگر آنست که دو جزو
مساوی از زرنیخ و کندر در ظرف رویین سفید
با آتش گرم کنند چنانکه گداخته شود و بعد از آن لاجورد
سوده باب تر کنند و در آن ریزند و چندان بجنبانند
که لاجورد با آنها امتزاج یابد بعد از آن قدری آب
سرد در آن ریزند تا منجمد شود باز بگذارند و بجنبانند
و اگر لاجورد بیرون آید هو المراد و اگر بیرون نیاید
قدری روغن زیت یا صابون ماخوذ از روغن زیت
با آن بیامیزد و در ظرف چینی ریزند و چندان بگذارند
که سنگ در خاکی که با لاجورد مخلوط باشد رسوب کند
و لاجورد طفو نماید پس لاجورد از روی آن بگیرند و درین
اعمال موازی ثلث لاجورد نقصان پذیرد طریق دیگر
غسل لاجورد غیر بدخشی آنست که لاجورد مدقوق
مسحوق مخلول بزردهٔ تخم مرغ خمیر کنند سخت بمالند

وانذك انذك اب گرم برو مي ريزند تا مانند شوربا شود
وبعد از ان ساعتي بگذارند تا لاجورد رسوب كند واب
را از ود در ظرف ديگر كنند وباز اب گرم برو بريزند وبدست
مي مالند تا سه چهار نوبت بدين دستور عمل كنند واب
هارا در ظرفي جمع كنند تا لاجوردي كه در وباشد رسوب
كند وبعد از ان لاجورد رسوب رسوب كرده فراگيرند
وسه نوبت عمل مذكور را اعاده كنند بعد از ان اب
از سر او بريزند كه لاجورد مرسوب مغسول بود باب
هفدهم در بسد ومرجان جمعي بر انند كه بسد فارسي
مرجانست وجمهور بر انند كه بسد اصل شجريست
كه خرد خواهد شد ومرجان فرعست فصل اول در
صفات ان مرجان چهار نوعست سرخ وسفيد و
سياه وتيره فام وجميع اقسام مادام كه سر بر نقاب
اب كشيده باشند نرم اندام وسفيد فام اند وچون
از دريا استخراج نمايند وهوا در ايشان تاثير كند

ومتحجر گردند وبحسب استعدادات متفاوت برنگهاي
مختلف الالوان اند وگاه باشد كه مرجان مانند اجوف
مجوف بود قطعه كبير بل از عقدها خالي باشد وگاه
باشد كه قصب او مستوي نباشد بلكه بر او درشتي بود
چون مرجان شجريست كه بعد از اخراج متحجر ميشود جمعي
بر انند كه تكون او بين عالمي الجماد والنبات است وگاه
باشد كه ميان مرجان واشباه ان اشتباه واقع شود
وتميز مرجان بوي كثافت مي ايد واز ايشان نمي ايد اگر
مرجان را در ميان روغن زيت اندازند خوشرنگ وبر صفا
شود وحسن وبهاي ان بيفزايد واگر در سركه اندازند
نرم اندام وسفيد فام گردد وچون بسيار بگذارند تركيب
او انحلال يابد واز مرجان دسته كارد وامثال ان
ميتراشند ودر بلاد هند وختا هيا عزتي دارد
واكثر زيور بتان وبت رويان از مرجان ميكنند از
صفا
بغاشي مرويست كه جرم از مرجان در غايت حمرت و

ديدم كه طول آن شبري بود و هر يك از عرض
و عمق آن موازي سر انكشت بود فصل دويم در كان
مرجان و كيفيت استخراج آن در نواحي افريقيه در
پاي بعيد الارجا واقعست از تلاطم امواج ماهيان
را در نشيب آن امكان اطمينان و مرغان را بر فراز آن
طيران نيست نظم از بن شوريده طبعي بسر فرش
روي ÷ بيادش با همه كس چين در ابروي ÷ تراجش
چون زمانه سفله پرور ÷ كهر در زير يا خاشاك در سر
چو مه رويان عذار اندادش ÷ از آن رو خلق مشتاق
كنارش ÷ و در محلي از بحر مذكور كه از مرسي الخرز خوانند
شجر مرجان چون خط عارض كلرخان در آب سبز ميدمد
ما دام كه شجر مذكور در ميان آب درياست مانند فلوس
كفيا نرم اندام و غير الانكسار است و بواسطه عسر انكسار
در استخراج آن زحمت بسيار ميكشند و كشتي از مصادمت
آن شكسته ميشود و شجر مرجان در بحر افرنج هم مي باشد

ليكن

ليكن بواسطه آنكه بمرتبه عميق است كه غواصان او را
از اندرون آن بيرون شد نميتوانند كرد و ليكن عقل
چند آنكه در آن فرو ميروند بقعر آن نميتوانند رسيد استخراج
مرجان از آن كمتر ميكنند و از استخراج نمودن مرجان
دام نيبار اخوار ترتيب كرده اند و از اطراف آن كندها
رصاص آويخته اند پس در موضعي كه ساحت شجر مرجان
دام مذكور در آب مي افكنند تا در آب فرو ميرود و بر فرق
شجر مذكور مي افتد بعد از آن بندي كه بر دام بسته اند
با دام بر شاخهاي شجر مي پيچد و مردمان قوي هيكل به
بالا مي كشند تا بندي از آن بالا مي آيد پس بند از
مرجان جدا ميكنند و مرجان از عقدها كه بر او بسته
بند بند مي نمايند و بسوهان مي سايند و سنباده
سوده جلا ميدهند و اگر ميخواهند بفولاد مستقيم
موم سوراخ ميكنند فصل سيم در تميز انواع مرجان
شديد الحمرة كبير الحجم سريع الانكسار مستوي القصبات

کہ از غفدہ و مجویف خالی بود و بفت یکر طل مرجان خام
یعنی مرجان ناتراشیده جلا نا داده در او نقبه باز بیچند سار
تا هفت دینار در سیکه مغربی است که هر دیناری از آن
باصطلاح ایشان ده درم سنگ سکه است که عبارت از
درهم ناصری نیست و معمول چنانست که مرجان خام
از او نقبه با سکندریه علی می برند و در اسکندریه
از امی تراشند و جلا می دهند و بهای آن بعد از تحقیق
و جلا بحسب جودت و رداءة لون و صغر و کبر حجم و کثرت
و قلت جلا اضعف قیمت مرجان نا اضعاف آنست
فصل چهارم در خاصیت آن مرجان در درجه اول
بارد و در درجه ثانیه یابس است و اگر بر اطفال بندند
از عین الکمال محمی مانند و اگر مصروع با خود نگاه دارد نافع
بود و اگر بر گردن بیاویزند جمیع امراض معده را بنشاند و مرد
دنانی سود مند بود کثرت نظر بر مرجان تقویت بصر میکند
و مرجان از ادویه قلبیه است ضعف قلب و خفقان را سود

نابرد
و نفث دم و ورم طحال و ریش امعا و عسر بول را نافع
بود و اگر نیم درم مرجان سوده بمسموم دهند سود
دارد و اگر بمرجان محترق دندان را بشویند زنگ دندان
ازاله کند و دندان را جلا دهد و لثه را تقویت نماید و طریق
احتراق مرجان آنست که آن را در ظرف حدید خزفی نهند و
بعد از آن بیرون آورند و برحسب حاجت استعمال کنند
باب
مجمع در یشب و آن را یسب و یصب نیز گویند و بعضی
تخصیص یشم بسفید میکنند و تخصیص یشب بسبز و سیاه
فصل اول در صفات آن یشب پنج نوعست سفید
روشن و سفید زرد فام و سبز زمردی و سبز سیاه
فام و سیاه شفاف مانند شبه و ازرق خاکستر فام و از آن
یشب صحن و کاسه و انگشترین و کمر و نگین و امثال آن
میتراشند و در بلاد چین جوهری شبیه بیشب میسازند
و تمیز میان ایشان آنست که از یشب مصنوع و اگر
بسی شکسته شود جمعی که شبه یشب میسازند

نوعی اصلاح آن میکنند که تمیز میان قطعه مصنوع
و باقی نیست الا آنکه بطراوت و ماهیه مصنوع کمتر بود
و یشب از منسوبات قراست فصل دویم در کان و
کیفیت تکون آن در ولایت چین دو رود خانه هست
که یکی را اق قاش خوانند و از آن یشب سیاه استخراج
میشود و معهود چنانست که قطعهای کبیر آن
سلطان و قطعهای صغیر از آن عاملان باشد
و در حدود کاشغر و نواحی ختن و کرمان کان بعضی انواع
آن هست و یشب حجری فصل است که ماده او روحی
بسوی صورت نقره دارد و بیش از کتساء کسوه نقره
بواسطه زیادتی و نقصان کیمیات لباس یشبی بود شد
فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن بهترین اقسام
یشب سفید زرد فام است که رنگ او مشابه عاج
کهنه باشند و خاتمی از آن که آن بیش چهار درم نا ستدی
و از اقسام دیگر موازی نصف درهمی بیارزد و قیمت یشب

مصنوع

مصنوع تعیین نموده اند والله اعلم فصل
چهارم در خاصیت آن اگر یشب معدنی را از کردن
بیاویزند چنانچه برابر معده باشد امراض معده را
ازالت کند و قوت هضم را تقویت نماید و صحت معده
را محافظت کند و حامل آن از صاعقه و احتلام محفوظ
ماند و در نظر مردم عزیز باشد و بعضی بر آنند که اگر
قطعه یشب در کنگره قلعه که نزول صاعقه در آنجا
معهود باشد بنهند بعد صاعقه در آن قلعه نازل نشود
باب نوزدهم در بلور فصل اول در صفات آن
بلور از سایر جواهر الطف و اصفی و اسفل است و از
غایت لطافت و صفوه کامله هوائی صافیست و بواسطه
آنکه بسیار است عزت بسیار ندارد و بلور دو نوع است
سفید صافی و تیره مایل بزردی که از آن بلور کوبند
و بلور مانند آبگینه توان گداخت و چون بگذارند رنگ
بد تر شود و این هنگام از اشباه زمرد و لعل و یاقوت

توان ساخت وشاید که در بلور شبه شقی باشد که
از تشعیر خواسته از یعقوب بن اسحق کندی مروی است
که از معادن بلور قطعهای کبیر الحجم کثیر الوزن مستخرج
میشود که بحسب وزن تا بیش صد من باشد و از ان
الات مجلس و غیر ان مانند حقه و صندوق و غیره میتراشند
از بنغاشی مرویست که در زمان وی تاجری از افرنجیه
شبه از دو قطعه بلور که چهار نفر بتوانستندی نشست
تحفه مجلس سلطان مغرب ساخت و هم از و روایت کرده
اند که در مجلس پادشاه افرنجیه خروسی از یک قطعه بلور
دیدم که اندرون اجزای ان حتی ناخنان مجوف بود چنانچه
اگر در وی شراب بریختندی مشاهده شدی که اندرون
ناخنان میرود و حکایت کرده اند که در خانه ملک غزنین
خمره بود که در هر یکی مواری در او بیرون آب سکنجبید و گویند
که سلطان مغرب فرش و جناد و تائی از بلور ساخته بود
خواجه ابو ریحان از حکایات روایت کرده که گاه گاه در میان

بلور

بلور سنگ و چوب و اشباه انها میباشد و گویند
که در قطعه بلور دیده که در میان یکی برگ سبزی
و در میان دیگری سنبل الطیب بود فصل دویم در
کان بلور و کیفیت تکون ان کان مشهور بلور در هفت
مکان نشان میدهند هندوستان و ترکستان و
عربستان و حدود چین و از نواحی ارمن و اقصی مغرب
بلور عربی محفوف بسنگ است و بلور مغربی قلما
از تشعر خالی باشد و بلور ارمنی تیره و زرد رنگ است
از بلیناس مرویست که بلور مجری یاقوتی بوری الکون
است چنانچه فضر فلزی ذهبی بوری الکون ابی
چنانچه فضر فلزی ذهبی بوری الا و بعضی گفته اند که
بلور بسبب کثرت رطوبت است و اذابت او در اتش
از ملحیه ناشی میشود و کثرت لطافت و صفای او از
قلت تکاثف اجزا متحیز دو قلت تکاثف اجزاء او بسبب
ضعف یبوستی است که عقد او نموده

سم

در تمییز انواع وقیمت آن بعضی جوهریان ترجیح بلور
هندی بر بلور عربی نموده اند وبعضی ترجیح عربی بر هندی
واز اول اقسام باتفاق بلور ارمنیست که از ارمن بلور
کویند وعیب کبیر در بلور تشعیر است وقیمت بلور
بحسب کبر وصغر وحجم متفاوتست مثلا الحرفی که موازی
رطلی طعام کنجاند وسالم معایب باشد کا بیش سیصد
دینار مصری ارزد **فصل** چهارم در خاصیت آن
کسی که بلور با خود نگاه دارد از درد دندان وخواب
پریشان دیدن در امان باشد واکر قطعهٔ بلور مدور
صافی یا شیشه را در آفتاب بدارند ودر موضعی که
عکس بلور یا شیشه بر آنجا افتد پارهٔ پنبه یا خرقه بنهند
ورمانی بگذارند مشتعل شود واین صفت مخصوص
بلور وشیشه را نیست بلکه جسم صیقل شفاف اکر
چه قطعهٔ یخ باشد همین حکم دارد واکر بلور در دهان
کیرند تشنکی بنشاند واکر باینکه دیریاقوت یا لعل

یاقوت مدور ممالند وزمانی بگذارند شفاف وپرطراوت
گردد **باب** بیستم در جمست **فصل** اول در صفات
آن جمست سنگیست که رنگ آن چند رنگ است بنبات
قوس وقزح وآن چهار نوعست نوع اول را اکلوا
از وردیر وسماویه شدیداست ونوع دویم را وردیه
ضعیف است ونوع سیم عکس نوع دویم است ونوع
چهارم عکس نوع اولست واعراب جمست را عزیز
میدارند وبان تزیین اسلحه مینمایند وجمست از
منسوبات مریخست **فصل** دویم در کان و
کیفیت آن جمست در نواحی قریه صعوا است که از
آنجا تا مدینهٔ طیبهٔ مصطفی صلعم سه روزه راه باشد
وجمست حجری جدیدی است **فصل** سیم در
تمیز انواع وقیمت انواع وقیمت آن نوع اول اردوع
ودویم از سیم وسیم از چهارم احسن واثمن است
وقطعهٔ جمست از نوع اول که موازی درهمی باشد

چهار پنج درهم ناصری ارزد **فصل** چهارم در خاصیت
آن کسی که جمست با خود نگاه دارد دلیر شود و اگر آن
چشم زخم محمی ماند و اگر در زیر بالین نهند خواب پریشان
نه بینند و اگر کسی از جام جمست بنوشند مستی
نیاورد و اگر جمستی نباشد قطعهٔ چند جمست در
جام مسکی اندازند همین خاصیت بخشد **خاتمه**
در احجار متفرقه و نسبت جواهر با یکدیگر **فصل**
اول در خاصیت سنج که از آن اشبق خوانند و آن
سنگی سیاه شدید الرخاوة سریع الانکسار است که
اشیاء مقابل در وی می‌نماید چنانچه در آینه و شبق
در درجه اول بارد یابس است و اکتحال نظر بوی
تقویت بصر میکند و در بسیاری از امراض چشم مستعمل
است و حجری رصاصی است که از منسوبات زحل است
فصل دوم در کان خماهن و آن را حجر ضرب و حجر حدید نیز
گویند خماهن حجریست در نهایت صلابت که حجر

الماس

الماس سوراخ نشود و چندانکه او را اشکنند شاخ
شاخ شود چون خماهن بر سنگ صلایه بسایند آبی
سرخ از آن بیرون آید و در طلی از احسن انواع آن که سماهیست
ما یلحق در دار العباد مصر بدرهمی ناصری میخرند و کان
آن در نواحی کرکست و اگر خماهن سوده را با ب بیاشامند
مضرت شراب کهنه دفع کند و اگر بواسطهٔ اکثار شراب
جگر گرم شود بدری خماهن با ب بسایند و بیاشامند
حرارت بغی با سهال مندفع گردد و مزاج خماهن بارد در طبقات
یرقان و سدهٔ جگر را سود دارد و خماهن حجری جذب است که
زحل بر وی مستولیست **فصل** سیم در طلق و طلق دو
نوعست هوائی و معدنی و معادهٔ هوائی از هوا ماشند
شبنم نازل میشود و چون بزمین رسد متحجر میگردد و آب
طبقه طلق تکون می پذیرد و بدین طریقه مقدار صغیر طلق
کبری شود و اکسیریان این نوع را از غایت طراوت
و در خشندگی ستارهٔ زمین میگویند و از بن لالی علما

که غیر آن از لآلی صدفی بسیار دشوار بود و بعضی
مدققان در غیر میان ایشان گفته اند که در علی مانند
حباب بر بالای آب می آیند و در صدفی بسان جواهر
در آب فرو میرود و چون در طلق اجزاء دهنیه غیر منعقده
چنانچه در ذائبات هست نیست بسان ذائبات آتش
مذاب نمیشود و چون استعمال بر اجزای یابسه بدارد
بلکه اصل آن از حجر فست بسان جواهر نمیتوان شاشد
و این قسم از طلق با آتش نمی سوزد و کلش نمی آید بلکه اگر حل
آن در محال بسیار واقعست لیکن آنچه در جزوه قبرص تکوین
می پذیرد اعلی و احسن است و طلق کانی در کان زمرد
و غیر آن میباشد و کل واحد از نوعی طلق ها اون نمی توان
کوفت و بطرقه حدید نمیتوان شکست و طریق حل الطلق
آنست که پارهای طلق را با باقلی چندان بجوشانند تا بالای
مهرا شود بعد از آن در پارچه کرباس هنگفت کنند و با ریها
طلق با ریزهای سنگ درشت میمالند و مکرر میکنند تا

تا الطلق ریزه میشود و مانند شبنم از کرباس بیرون میآید
اگر طلق محلول با اندری صمغ و زعفران نویسند بیا مترید
و خط بآن بنویسند چون خشک شود آب زر مانند
و اگر بی زعفران نویسند مانند نقره بود و مزاج الطلق
در درجه اول بارد و در درجه ثانیه یابس است اگر
طلق محلول بیاشامند منع خون کند و مثانه را نافع
بود و اگر با شراب بیاشامند با سموم مقاومت نماید

فصل چهارم در خاصیت حجر مطرح بر مطر سنگی
رخو الحال است در حجم تخم مرغی کبیر که میان ترکان معروف
و مشهور و مسمی بآنست و آن سه نوعست سفید مایل
بغبره که برو نقطهای سرخ و سفید صافی باشد و احمر مزه
تام یا ابلق تام و مرکب از رنگهای مختلف و در معدن آن
خلافست بعضی بر آنند که حجری کانیست و کان آن در
اقصای خطا واقع است و بعضی بر آنند که حجری حیوانیست
و در جوف بعضی انواع خنازیر تکوین می پذیرد و جمعی بر

۱۳۱ اند که در مرز جبین مرغابی سرخ بالکبیر الجثه هست
که انرا سرخ اب گویند و هنگام ربیع در محلی که اب بسیار
باشد لانه کنند و در موسم صیف که از حوالی لانه سرخ
ابی دور می افتد سبب لانه او را موازی دو ذرع میکنند
و حجر مطر استخراج میکنند و جمهور ترکان متفق اند بر انکه
در هر موسم که حجر مطر استخراج میکنند در موضعی که قرب
مستعمل باشد باران بارد و خلاف کرده اند که سنگ یده سرما
سرما و برف و تگرگ حجر مطر است یا نه جمعی بر انند که
هر یکی را سنگ دیگر هست و بعضی گفته اند که سنگ
همه حجر مطر است لیکن اگر دو مستعمل یا بیشتر از حجر
در یک محل استعمال کنند تا اثر ان اقوی باشد و برف
و تگرگ و سرما پیدا شود و اگر یک مستعمل استعمال کند
اثر ان منحصر در باران باشد و در طریق استعمال ان
خلافست بعضی بر انند که حجر مطر در میان اب باید
نهاد که از محل معلق بیاویزند و بعضی بر انند که حجر جمعی

۱۳۲ ازبکان بر کیفیت استعمال ان واقف اند و چون تعلیم
دیگران نمی نمایند دیگران بر ان اطلاع ندارند و شغابی
از بعضی اهل عرب روایت کرده که در معسکر سلطان
محمد خوارزمشاه در موسم تابستان پیری از ترکستان
استعمال ان بدین طریق نموده که در میان خرگاهی سر کشاده
طاسی پر اب نهاده و دو قبضه را در یمین و یسار طاس
نمود قبضه دیگر در بالای در بالای استوار کرد و مقداری
برنگ سنگ باران از قبضه فوقانی معلق او بخت
از سر مار تا طاس اب نهاده دو قبضه را موازی
بود و بعد از ان دو قطعه حجر مطر در میان طاس اب نهاد
و بعد از لحظه بیرون اورد و در یکدیگر سا شد و هر یکی را
بی انداخت باز سنگها را بکیفیت مذکوره در اب نهاد
و بیرون اورد تا هفت نوبت این عمل مکرر کرد بعد از ان
مقداری اب از طاس بر داشت و باطراف پاشید و بجهت
مذکور در اثنای این عمل سر برهنه کرده بود و موکشاده

۱۳۴

وغضبان بود معنی چند آهسته میگفت در کاریش دو
ساعت این دو عمل تمام کرد بعد از آن ابری شد برامد
و باران باریدن گرفت و هم از راوی مذکور روایت کرده
اند که پیر مستعمل حجر مطر گفت که هر نوبت که متصدی
استعمال آن میشدم مرا نقصان مالی یا نفسی از قبیل
فرزند یا خویش و پیوند پیش میاید و همیشه فقیر و مطرودم
از ثقات که خوارزمشاه در اثنای تابستان متوجه ترکستان
شد چون بنزدیک انجا رسید برف و باران و سرما بمرتبه
استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر لشکر هلاک شوند چون
موسم باران نبود سلطان دانست که اینها نتیجه استعمال
حجر مذکور است جمعی را در طلب مستعملان بکوهی که
نزدیک لشکرگاه بود فرستاده دو شخص دیدند که بعمل
مذکور مشغول بودند ایشان را بلشکرگاه اوردند و در
قطعه نمد سیاه بپیچیدند و زیر زمین در خاک دفن کردند
در ساعت هوا انجلا یافت و برف و باران و سرما ا

انقطاع

۱۲۴

انقطاع پذیرفت و دستور چنانست که اگر خواهند
که آثار حجر مطر منقطع شود و دست بر مستعمل آن بیابند
و قصد اهلاك او کنند برین طریق که گفته شد هلاك
گردانند و حجر دیگر هست که قدما از آخر مهر گفته اند
و نزد جمهور مردم بسنگ ترکی مشهور است اگر آن را
محل بلند بباد برند در آن نواحی ترک ببارد و از برای محافظت
زراعت و اثمار آن را استعمال کنند **فصل** پنجم در سنگ
عقاب و آن سنگیست که چون او را بجنبانند آوازی ازو
آواری نرم بگوش اید چنانکه گویا چیزی در میان آن متحرک
و چون بشکنند چیزی در میان آن نبود و هر پاره را همین صفت
بود و اگر زنان حامله سنگ عقاب با خود نگاه دارند وضع
حمل برایشان آسان شود از ثقات مرویست که عقاب
بدشواری بیضه مینهد چنانچه در زمان بیضه نهادن
ناله او میشنوند پس عقاب این سنگ با ایشان میاورد
تا در بیضه نهادن زحمت بسیار نکشند و مرغان آن را

در ایشان عقاب میاید **فصل** ششم در حجر یرقان
که آن سنکیست منقوش بسرخی و زردی که از غایت
محکمی خوب بالماس سوراخ توان کرد و اکر از ان بساید سوده
ان سرخ بود مانند سوده خم آهن وکان حجر یرقان در حد
سیستان است و جمعی بر آنند که سنک یرقان سنکی سیاه
مدور خرد است که چون بچکان خطاف را بزعفران زرد
کنند خطاف این سنک بجهت ازاله زردی بچکان ما
آورد و بعد این سخن از خردمندان پنهان نیست صاحب
یرقان کاه کاه بر سنک مذکور نکاه کند یا با خود دارد تا
سوده ان باب میاشامد بسیار سودمند بود **فصل**
هفتم در حجر ناغض النخل حجر ناغض النخل کویند و ان سنکیست
که چون در میان سرکه اندازند در سرکه قرار نکیرد و
بیرون جهد و اکر سوده ان در چشم کشند سفیدی
عارضی را ازاله کند و چشم بان از چشم زخم ایمن باشد
وکان ان در مغرب زمین است و حجر جاذب النخل

سنکیست که چون در میان سرکه برند سرکه در جوش
آید و در ان سرکه او بزد و تکون ان در حدود هندوستا
نست **فصل** هشتم در حجر زیت و ان سنکیست که
چون آب برو زنند آتش ازو بر افروزد و چون روغن زیت
برو ریزند آتش برو منطفی شود و کزندکان ازو بکریزند و
کان ان معلوم نیست **فصل** نهم در حجر الیهود و ان
سنکی است براق درخشنده در نهانی که مادام در
نقاب آب دریا کشیده باشد نرم اندام بود و چون بیرون
آیند و هوا در ان تاثیر کند متصلب شود و حجر الیهود سه
قسم است قسمی مستدیر در حجم جوز صغیر و قسمی مستطیل
در حجم زیتون کبیر و قسمی عرضانی بحسب حجم کما بیش
ایشانست و در بالا و پهنای انها خطهای سیاه
کشیده باشد که از تقاطع خطها صورتها پیدا شود
و جمیع اقسام معده را بغایت مضر و مثانه را بسیار
نافع باشد **فصل** در حجر لبنی و ان سنک خاکستر رنک

شیرین طعمست که سوده آن بسان شیر بود اگر
حجر لبنی سوده در طرفی از ازرق بندو و ازان بجاد در چشم
کشند حرارت و خوارش چشم تسکین کند و منع ریاح
از سر و چشم بنماید و در زخمهای حادرا نافع بود و در ابتداء
امر اورا امراکن کرداند فصل یازدهم در حجر الفار و آن
سنکی سیاه است که از وی بوی موش میاید کزندکان
ازان کریزان باشند و مصروع را نافع بود فصل دوازدهم
در حجر الدم که از اشادنج کویند و آن سنکی مشهور است
که سوده او برنک خون باشد و شادنج دو قسمست
قسمی پارهای خرد بسان اندرون در یکدیکر رشته است
و این قسم را جاورسی کویند و در قسمی دیکر پارهای
بزرکتر از پارهای قسم اول بیکدیکر پیوسته است
و این قسم را عدسی خوانند و شادنج عدسی که اجزای او
بسرعت از یکدیکر جدا شود خاکناک باشد احسن
و اعلی بود و شادنج کرم و خشک و ملطفست

بصر را

بصر را جلا دهد و جریان منی بغیر اختیار و ادرار
حیض را باز دارد و در شیاف احمر و اخضر تقویت بصر
کند و اکر شادنج سوده بر لحم زاید پاشند زیادتی ازالت
نماید و در رشتهای کهنه را نافع بود فصل سیزدهم
در حجر القمر که از ابراق القمر کویند و آن سنکیست که بر ان نقطه
هست که آن نقطه بفزون ماده می افزاید و بکاستن میکاهد
اکر حجر القمر بر شجر کم بر بندند بار آور شود و اکر در هنکام فرو
بر مصروع بندند شفا یابد و اکر زن عقیمه با خود نکاه
دارد آبستن شود فصل چهاردهم در حجر بو الوان
و آن سنکی است که هر دم برنکی نماید و ازان سباع و کزندکان
ایمن باشند فصل پانزدهم در حجر النوم و حجر النطفه
حجر النوم سنکیست در غایت سرخی و لمعان که در شبهای
تاریک مانند آتش درخشان باشد و اکر قطعه حجر نوم
که وزن آن موافق درمی بود از کسی که در خواب باشد
بیاویزند یا در شب بالش وی نهند تا سنک مذکور

اندکی دور نکنند بیدار نشود و حجر المعطلة سنکی خاک
رنک سیاه فام درست اندام است که بحسب وزن
موازی اسرب باشد اگر کسی درهم این سنک با خود
دارد او را خواب نیاید و از بی خوابی ملول نشود و اگر او را
صلایه کنند و حبه حبه سازند و هشت حبه بخورد مرد
شفا یابد فصل شانزدهم در حجر مثقال و آن سنکی زرد
و سفید است که در دریای مغرب تکون می یابد و موج
دریا او را بکناری می اندازد اگر مقدار دانکی حجر مثقال صلایه
کنند و بصاحب ریک مثانه دهند شفا یابد و فرحان شود
و قطعه حجر مثقال که وزن او یکمثقال بود جهت انکشتری ملک
مثقال الحلابها کشد فصل هفدهم در مارقشیشا
که او را سنک روشنائی کویند و آن چند نوعست مار
قشیشای ذهبی و آن حجری است که چنان نماید که در
آن ما الذهب اند و چون او را بشکنند اندرون آن نیز همچنان
نماید و کان آن در اصفهانست و نوعی از آن که او را

برنجه کویند لعل الجلاد هد و مارقشیشای فضی که حجریست
مشابه نقره که کان آن در حدود بدخشانست و مارقشیشای
نحاسی و آن حجری مشابه حدید است و اگر مارقشیشای
سوده با سرمه مزج نمایند و در چشم کشند نور چشم بیفزاید
و اصول مژه محکم کرداند و مژه را از سقوط نکاه دارد
و چون مارقشیشا ابر که بسایند و بر عضوی که سفیدی
بر آن طاری گشته بمالند سفیدی عارض ازاله کند و عضو
برنک خود باز کرداند فصل هجدهم در حجر مغنیسیا و آن
سنکیست که آبکینه کران و کاسه کران استعمال کنند و بحسب
حجر منقسم میشود بدو قسم قسمی بسان خاکستر بود و
آن پارهای روشن و درخشنده باشد و قسمی دیگر قطعهای
کثیف بود که در میان آنها چشمهای روشن مرات آسا
باشد و بحسب رنک سه قسمست سیاه فام و زرد
فام و سرخ فام بهترین اقسام زرد فام است و مغنیسیا
در خواص با مارقشیشا شریکست و اختصاص بخواص

دیگر دارد مثل آنکه تنقیه معده و مثانه میکند **فصل**
نوزدهم در سرمه و توتیا سرمه سنگی سیاه براق ثقیل
غیر شفافست و بحسب مکان تکون منقسم میشود
باصفهانی و هروی و زابلی و جرجانی و کرمانی سرمه
اصفهانی بهترین اقسامست و توبرتو سنگ سفیدی
مانوی منجمد است بعد از آن هروی و بعد از آن زابلی
و بعد از آن جرجانی و سرمه کرمانی بدترین اقسام است
سرمه اصفهانی بریق و لمعان فراوان دارد و غیر سرمه
اصفهانی را بریق و لمعان چندین نیست اگر سرمه
نرم سوده بر چشم کشند چشم را سیاه کرداند و صحت آن
نگاه دارد و روشنائی را تقویت کند و توتیا پنج قسم است
توتیای کرمانی توتیای قمی توتیای هندی که
آنرا توتیای دیگر گویند توتیای صانی بسان نمک و توتیای
زرد رنک توتیای کرمانی بخلاف سایر اقسام توتیای
صناعیست که آنرا توتیای مصعد و توتیای پاتوده گویند

و در نواحی کرمان تحصیل این طریق مینمایند که
تنوری مانند شاخورم میسازند و از نشیب تا بالا
میخهای سفالین در دیوار آن نصب میکنند و سنگ
توتیا بر دکانچه آن می نهند و آتش قوی افروزند بخاری
غلیظ از سوختن سنگ توتیا متصاعد میشود و
میخهای نشیند و این قسم اخف و اعلی بود و نفع آن
در داروی چشم اظهر و اجل باشد و قسمی که بر میان میخهای
منشیند و این قسم اغلظ و ادنی باشد و کان توتیای
هندی وادیست که در خلال جبال هند از قرب
عرب واقعست و آن توتیای هندی در اطراف
دریای هند تکون می یابد و بواسطه موج دریا بکنارها
و توتیای هندی در اطراف دریای هند نمک است
جمیع اقسام توتیای چشم را نافع بود و اگر سوده توتیای
بر نعل پاشند یا توتیای آب سایرا بر نعل طلا کنند بوی
نعل از آن برکند و اگر توتیا با مشک سرخ نمایند سرمه

کرده‌اند چنانچه در خاتمهٔ مقالهٔ ثانیه جواهر که امرود
تونیا در صناعت اکثر استعمال میکنند **فصل** بیستم
در نسبت بعضی جواهر با بعضی امتحان خواجه ابو ریحان
نسبت بعض جواهر با بعض امتحان کرده از مشار
الیه روایت کرده اند اگرچه در روایت خلاف هست
که مقدار معین که آن مقدار از یاقوت احمر یجد انک
وسنه المستوی کبود مثقالی بود از یاقوت احمر یجد انک
وسه المستوی و از لعل یجد انک والمستوی و از زمرد
چهار دانگ والمستوی و از فیروزه والجوهر چهار دانگ
وسه جو و از مروارید چهار دانگ و از عقیق و مرجان
چهار دانگ که جوی و از جزع و بلور چهار دانگ که دو
جو باشد وطریق آزمایش هم جوهر آنست که آب
کشند و یکبار جوهر را در آب اندازند مقدار آب که بوا
جوهری از طرف بیرون آید بدل آن جواهر بود والله
اعلم بالصواب **فصل** دویم در فلزات اول در زر

و آنرا طلا نیز گویند **فصل** اول در صفات آن طلا فلزی
نرم اندام خوش طعم طیب الرایحه گران سنگ قریب
باعتدال است و بواسطهٔ قریب باعتدال اثر کل واحد
از عناصر از مناسبهٔ احوال آن ظاهر و باهر است چه از
خود مقدار آن پنهان نیست که فروغ وصفای طلا از
هوا و زردی رنگ او از آتش و گران سنگی وی از خاک
و نرمی جوهر وی از آبست و هیچکدام از ارکان اربعه
تخریب ترکیب وی نتوانند کرد چه زر با آتش نسوزد و
خاک نشود و تغییر نپذیرد و از وقوف در آب بر رنگ
او در آب نشود و زنگ نگیرد بخلاف سایر فلزات و آن
زر که با جنس دیگر نیامیخته باشد از آن خالص خوانند و آن
آمیخته باشد غیر خالص و زری که گداز بر آتش نکرده
باشد یعنی گداز نیافته باشد آنرا شاره گویند و اگر گداز یافته
باشد غیر شاره و اگر با زر جنسی دیگر بیامیزد با آتش تمیز آن
توان کرد گاه گاه میان زر و اشباه آن که اکسیریان میسازند

اشتباه می‌افتد و غش زر را از ایشان بدو طریق توان
کرد یکی آنکه زر خالص از خلاص صحیح العیار برون آید
و اشتباه در خلاص تباه شوند دوم آنکه زر در زیبق
فرو برود و بر زبر آن نایستند و اگر زر مذاب با قدری نقره
بیامیزند سفید فام شود و اگر با نحاس بیامیزند سیاه فام
گردد و اگر با اسرب و مرداسنگ بیامیزند منفتت شود
و از بعضی مجربان مرویست که اگر فضلهٔ موش در زر مذاب
اندازند بسان برادهٔ زر شود و اگر فضلهٔ کبوتر در آن
افکنند بصلاح باز آید اگر اندکی مارقشیشا با زر بگدازند
زر شکنده دشوار شود و اگر قدری دهنه با زر وی سوخته
بوی دیو یند شکن او ببرند و اگر مقداری کبریت در زر گداخته
ریزند و قریب ساعتی سر بوته بپوشند زر نرم اندام
و سرخ فام گردد و گاه گاه بر روی سبیکهٔ زر خالص جرمی
پیدا کند که گاه مانند پر طاوس درخشیده و گاه زنگار زنگاری
و گاه خاک ناک و گاه سیاه فام و بعد از چند گاه برنگ زنگاری

قرار گیرد و آن جرم را اقلیمیا زر خوانند که از جملهٔ ادویهٔ
نفیس عزیز الوجود است و چون نضارت و بهاء طلا
مانند فضل و کمال عرفا در عرصهٔ فنا و عز و الیفست در
بلاد کفر و اسلام مزین بشان و بیت رو بیان میکنند نزد
جمهور کبیر الاحترامست و فضلا بعبارات شتی آنرا
املا کرده اند چنانچه شاعر گوید وجهی سنگی صاحب عیار
نگار من خزوی سکه داری ؛ که بگرفته خوبان را سر دست
دمی سیمین بر ار بوده باشی ؛ که تیره جرفرا قوت اللّهی
عروس نوجوان کامرا مهر ؛ از آن خلق جهان را زار است
هر کار ؛ هر کاری که رفته بوده دینار و زر از منسوبات
آفتابست فصل دوم در کان آن زر دو قسم است
کان زر خالص که در آن کان زر با جنس دیگر نیامیخته باشد
و کان زر غیر خالص که در آنجا با در جنسی دیگر آمیخته
باشد و کان زر بسیار است خواجه ابو ریحان در
شرح کتاب تسابیع البقراطیان کرده که کانی در حدود

زابلستان واقع است واز اسحق یهودی مرویست
که در دیار مصر واقعست در موضعی که طول سه
وعرض آن ل درجه است واحمد الحبیب ساوجی روایت
که در نواحی دامغان وجبال الجنوبی کرمان چندکان زر
خالص مشاهده نموده ومیان جمهور مردمان مشهور است
که اکثر معادن زر دیار مغرب واقعست **فصل** سیم
در بیان انواع وقیمت آن طلاء زر اندام سرخفام که مرتجی
آن بنکری زر بهترین اقسام بعضی مردمان کفته اند
که رنگ طلاء عالی باید که مشابه جمره جمره آتش باشد و
او امرور عوی سرو در پش امتحان کنند اگر بسهولت موم
کند زر اندام وپسندیده باشد واکر برخلاف این بود
خلاف آن بود چندانکه زر کهنه تر شود حسن ونضارت
او زیادت کردد چون تقویم بسیاری از اشیا بطلای کنند
ومیان مردمان کثیر الجریانست واکثر مهمات انام بواسطه
آن انتظام مییابد تا غایتی که زر را مونس اصغر وملک الا

وقیمتی

الحاجات کویند چنانچه شاعر کوید **نظم** ای آنکه
تونی که جامع لذاتی ٭ محبوب خلایق همه اوقاتی ٭
بی شک توجدا نه ولکن بخدا ٭ ستار عیوب قاضی
الحاجاتی ٭ وقیمت آن احتیاج ندارد ولیکن زر بانجاء مختلف
در بلاد روان کرده اند ودر ترکستان زر شاد نامسکوک
در خطا وهندوستان زر مصور بصور مخصوص ودر
مصر وایران زر منقوش باسم سلاطین در معاملات
جاریست ودر بسیاری از بلاد زر ونقره مغشوش
روان کرده اند تا از آن بلاد بیرون نبرند **فصل** چهارم
در خاصیت آن طبع زر معتدل بروایتی حار در طبقه است و
بروایتی معتدل در طب دل را تقویت کند وامراض سودا
وبر اسود مند بود وروح حیوانی را مدد دهد ودر کردن دل
وخفقان را نافع بود واکر عضوی به زر داغ کنند متعفن نشود
وریم نکند وزود اصلاح پذیرد واکر میل زر سرمه در
خاسه بصر کشند تقویت بصر کند وسوز چشم ودمعه را

نافع بود و اگر قدری زر در دهن نگاه دارند دهن
خوش بوی کند و زر شاد درین خواص بود و باب زر
کتب نویسند و مذهبان و نقاشان آب زر را بسیار استعمال
کنند **باب** دوم در سیم و آن را نقره نیز گویند **فصل**
اول در صفات آن سیم فلزی شریف نفس قریب بزر است
لیکن در تابندگی و پایندگی برابر زر نیست چه بواسطهٔ
بعضی مزجها دودها بوی ناچیز شود و چون روزگار بسیار
در خاک باشد خاکستر گردد اما آن خاکستر را باز سیم
سیم توان ساخت و اگر با نقره مرتاب قدری نمک بیامیزند
سفیدی وی زایل شود و اگر قدری کبریت بیامیزند سیاه
مایل گردد و اگر مقداری از زر بزد گراید متعفن شود
گردد و اگر اسرب بادی مزج کنند در شیب مطرقه شکسته شود
و گاه باشد که بر روی سبیکهٔ سیم خالص که نگاه گداخته باشد
جرمی ارضی سیاه تکون یابد و آن جرم را اقلیمیا فضی گویند
و از ادویهٔ بسیار فایده است و تمیز سیم از اشباه آن

نگاه توان نمود و سیم از منسوبات قمر است **فصل**
دوم در کان آن کان نقره در اقالیم سبعه هست
و از صوب مشرق در حدود ترکستان و مغولستان
و از صوب مغرب در ارض روم و فرنگستان معادن
بسیار واقع است چنانچه در ارض روم سی و چند
نشان میدهند و سیم جمیع معادن با اسرب آمیخته است
نخست مقداری از آن را امتحان میکنند اگر سیمی که حاصل
میشود زیادت از قیمت اسرب باشد استخراج سیم از آن
کان میکنند و اگر زیادت نباشد چنانچه در معادن اکثر بلاد
استخراج نمیکنند و در بعضی معادن سیم در خلال سنگ
تکون مییابد و سیم را از آن سنگ بدو طریق جدا توان کرد
یکی آنکه خردهای سیم از میان سنگ بگزینند طریق دیگر
آنکه سنگ را خرد سایند و سیم آب سیم از آن جدا کنند و سیم
فلزی ذهبیست که بواسطهٔ استیلاء برودت رطوبت
رنگ او سفید گشته **فصل** سیم در تمیز انواع آن و قیمت

سیم دو قسمست قسمی از قسمی سفیدتر است و
بهترین اقسام سیم شدید البیاض نرم اندامست که کوفتن
و کشیدن دیره نشود و سیم خالص عذب المذاق و صافی
آوازست بی آنکه بصوت او صمه مخلوط بود و غیر خالص
مر المذاق و جزی آوازست که صوت او از صمه خالی نباشد
و چون سیم میان مردمان کثیر الجریانست و قیمت اکثر اشیا
بان میکنند قیمت آن از همکنان پنهان نیست و بیان آن
آن فایده چندان ندارد و چون بسیاری مهمات مردم بواسطه
سیم سامان می یابد که در ثنای آن چنانچه در ثنا اطلا امبالغه
والحرا نموده اند کما قال الشاعر ÷ لولا الخاف الله سبحانه
لقلب للفطنه سجانها ÷ و قال الآخر بالفارسیه ÷ حاجت
بحر نهای چین پیچ پیچ بیست ÷ تعویذ دوستی بجز از
نقره هیچ نیست ÷ فصل چهارم در خاصیت آن سیم
بارد و رطبست در مفرحات رطوبات فضلی دفع کند
و فرح بیفزاید و اگر سیم در دهن نگاه دارند دهن خوشبو

کند و اگر باد از روی چشم مرکمنایند تقویت بصر کند
و نقره محلول کتابت و نقاشی توان کرد والله اعلم باب
سیم در مس که بتازی آنرا نحاس گویند فصل افضل
اول در صفات آن مس سه نوعست سرخ صافی نرم اندام
و سرخ زرد فام و سرخ صلب سیاه فام و هیچیک از فلزات
زودتر کرم نشود و دیرتر از مس کرمی رها نکند از بلیناس
مرویست که نحاس مؤنث طبع است قوه خود بغیر میدهد
و قوه غیر قبول میکند و مقو اعست که حل و عقد و تطهیر
و تکلیس می پذیرد و فلوس معظم بلاد و اکثر اثاث البیت
و آلتی که بان آلت جواهر نفیس را جلا میدهند و آلتی که بان
آلت نقش بکنن بلور و امثال آن میکنند از مس میسازند
و مستولی بر مس زهره است و نزد بعضی زهره بشرکت
مریخ فصل دویم در کان مس و کیفیت تکون آن کان مس
زرد است و معادن مشهور آن بلادیست که مذکور
میشود دیار بکر و روم و آذربایجان و سوسن و اندلس

وسیستان ونیشابور وفرنك وكرمان وبعضی مردمان
برانند كه كان مس در اندلس هست ومس مصنوع به
توتیا را با نحاس نسبت میكنند بواسطهٔ آنكه در سایر بلاد
سه نوبت مس را با توتیا امزاج میكنند ودر اندلس پنج نوبت
واز این جهت او را محمش میكویند از بلیناس مرویست ما
نحاس رو بسوی صورت نابهای ذهب دارد ودوا سطحیه
مصادفت موانع از لباس ذهبی مایوس شده وكسوت نحاسی
قبول كرده فصل ششم در تمیز وقیمت آن نحاس مرخصانی
زمان ما بهترین اقسام است ونحاس صلب سرخ سیاه
فام زبون ترین اقسام وقیمت آن در بلادی كه از معادن
وی بعید است مانند مصر موازی ضعف قیمت او است
در بلادی كه بمعادن قریبست مثلا در مصر موازی چهل
وهشت فلس بدرهمی نقره میخرند ودر بلاد قریب معادن
موازی صد فلس فصل چهارم در خاصیت آن
مس كرم خشك است اكر مداومت نمایند بر آنكه طعام

خاصه ترشی از ظروف مس خورند امراض كباد مثل
سرطان وداء الفیل ودرد جكر وسوء المزاج طحال وامثال
آنها پیدا شود واكر قدری ماست با نمك در ظرف مس
كنند وسرش بپوشند یا ظرف مسین بر سر ماهی بریان كرده
كرم نهند تا بخار در وی محتبس شود كل واحد از ایشان بسان
سموم در بدن عمل كند واكر مس را بسركه تر كنند ودر جایی
نمناك نهند زنكی بردارد كه او را زنكار كویند وزنكار اسبل
وناخنه را نافع بود ودر مراهم لحوم عفنه را ازالت كند وجراحت
كهنه را اصلاح نماید وبصلاح باز آورد ونحاس محترق در جر
كاستی كری ومبالكری رنكی نزركست ودر مراهم مستعمل است
وزنكار ونحاس محترق در صناعت اكسیر استعمال میكنند و
اكر منقاشی از نحاسی موی كنار چشم بكنند دیكر باره موی
نروید واكر مس تافته در آب فرو برند مكسان از آن بكریزند
واكثار نظر با آبنیهٔ مس در خانه كه نور آفتاب در آن خانه افتاده
باشد ازالت كند واكر مس محترق مصول بنا شنا بیاهد وهو

اورند والله اعلم باب چهارم در ارزیز که انرا در تازی
قلعی گویند فصل اول در صفات ارزیز از فلزات مشهور منا
نقره است که بواسطهٔ سه صفت که در کان عارض او
شده از مرتبه نقره گی فرو مانده رخاوت جرم و کراهت رائحه و صریر
عند التحریک از جهت سستی کبریت ارزیز توده است
و اکسیریان برانند که این صفات ببعضی ادویه ازالت
میتوان کرد و چون این صفات زایل گردد نقرهٔ مصنوع حاصل
شود اما در مقدمهٔ رساله تقدیم پذیرفت که تغییر و تبدیل
فصول در نوع معقول نیست و ارزیز سه نوعست بلغاری
و فرنگی و چینی بلغاری را بواسطه آنکه نشک کرده اند قلعی نوالی
خوانند و فرنگی ارزیز نرم اندام زرد فامست که بعضی هم
صورت مادان ساخته اند و مهر سلطان فرنگ نشان
کرده اند و بعضی را در یکدیگر پیوسته اند و این بعضی را زدیاب
پایبر گویند و اگر ارزیز دیر بماند در افتاب سیاه گردد بکدازند
بکدازند چند آنکه در افتاب بماند نسوزد و ازان ارزیز ظروف

سازند

سازند و بدان ظروف مسی سازند کنند و اگر ارزیز
و اگر ارزیز خالص که غیر ارزیز بدان نیامیخته باشد
باتش بکدازند و در او گوی از کتان زنند نسوزد و مشتری
و ارزیز مستولیست فصل دوم در کان آن ارزیز
بسان مادهٔ سیم دو سه مکان واقع است شرقی مرز چین
و حدود بلغار و نواحی فرنگ و مادهٔ ارزیز بسان مادهٔ
سیم متوجه صورت ذهبی است و بواسطهٔ کم و بیش کیفیات
بحد کمال که اتصال بصورت ذهبی است نمیرسد فصل
سیم در تمیز اقسام و قیمت آن بهترین انواع روشن تر
و صافی تر و سفید تر است بعد از ان فرنگی و قیمت رطلی از ان
کابیش درهمی ناصریست فصل چهارم در خاصیت ان
ارزیز سرد و خشکست اگر صفحهٔ ارزیز بر پشت بندند کمرا
کند و احتلام باز دارد و اگر با گوشت در دیگ اندازند گوشت
نپزد و اگر صفحهٔ ارزیز در مرهم که با آب عنب مصعد کنند جراحتی
که بر روی انرا دختا و سرطان که بر اندام مردمان پیدا

بما لند نافع بود و اگر ادر بر مکلس با روغن سوخته ها
طلا کنند سود مند بود و چون مکرر بر عضوی طلا کنند
باسانی موی از آن عضو بر توان کندن و انچه بگاه کلس
بغایت مضر بود سفیده قلعی چون از جراحت باز دارد
و اگر بر محل گزیدن کژدم طلا کنند نافع باشد باب پنجم در
اسرب فصل اول در صفات آن اسرب فلزی تیره فام
نرم اندام سست اواز نست که در کان نضجی چندان نیافته
و زیبقی که ماده اوست مانند زیبق دیگر اب در شب
بوده بواسطه درشتی زیبق زر را هفت میکرده اند و بنز
قوی و خامی کبریت سست اواز نست و گداز اسرب ها
گداز از زر و اسنت و از اسرب شنگرف سرخ و مرداسنگ
زرد و سفیداب حاصل توان کرد چه اگر اسرب مکلس را
اکثر بیاد بدهند شنگرف شود و اگر در کوره انگاه گوشند اسرب
از نقره جدا شود کند اسرب مردارسنگ گردد و اگر کاد
سه اسرب در نعل سرکه هندکه بو سطح ان بتدریج سفیداب

نکون
باید چنانکه بر سطح مس زنگار تکون میابد و از اسرب مکلس
سفیده سازند که از جمله رنگها است که نقاشان استعمال
میکنند و همچنانکه نقره جمیع معادن از نقره خالی نیست اگر مقدار
اهن با ضعف ان مقدار سرمه بیامیزند و بگدازند و قدری
زر بان بیامیزند کدورات اسرب زایل گردد و مانند نقره سفید و صافی
و لطیف شود در حل بر اسرب مسئولیست فصل دویم در
ان کان اسرب مانند حرمان از ادکان در اکثر مواضع واقع
و چون توقتا از بخار اسرب تکون می یابد لا محاله از کان اسرب
خیزد فصل سیم در تمییز انواع و قیمت ان احسن اقسام اسرب
که اصفهانی باشد و نوعی نیز که از نقره میسازند و قیمت دود
موازی درهمیست فصل چهارم در خاصیت ان اگر
صفحه اسرب بر پشت بندند شهوت بنشاند و احتلام باز
و اگر بر ورمی بندند که منشاء ان رطوبت باشد یا باب سرکه
یا باب کاسنی بسایند و بر ان طلا کنند ورم محلل بپزد
شنگرف از جمله رنگها است که نقاشان بکار میبرند و

اصول مبنا و مرهمها مستعملست و از سفیدهٔ اسرب
مرهمی چند میسازند که اکثر جراحت را نافع است و اگر
اسرب را با روغن بر پوستکها مالند سود مند بود و مردار
سنگ بوی اندام را ازاله کند و در مراهم جراحت را از عفونت
حمایت کند و بخشك اندازد و خوردن آن مهلکست و اگر
مردار سنگ با سفیده و آهك بر عضوی سفید طلا کنند سیاه
شود و دودی که از سوختن اسرب خیزد از سموم است
اگر قدری از آن در آب حل کنند و در محل گزندگان پاشند
گزندگان بگریزند هلاك شوند باب ششم در آهن فصل
اول در صفات آن در مقدمه رساله تقدیم پذیرفت که
اجزای ترابی با مادهٔ آهن مخلوطست و از خرد مند آن
خرده دان پنهان نیست که عسر اذابت و کمودت لون و
بعد آهن از اعتدال بسبب اختلاط اجزای مذکورست
و آهن دو قسمست نرم اندام آهن و پولاد نرم آهن چهار
نوعست نوعی آهن سفید فامست که اصلا آب نگیرد

و از آن آلات اکثر صناعات میسازند نوعی دیگر آهنی است که
آب میگیرد و از آن تیغهای رومی و صقلابی و آلات نجارات
و درزگران میسازند و این نوع را قالع گویند نوعی دیگر آهنی
نرم تاریك زبون است نوعی دیگر آهنی سفید فام نرم اندام است
کم تابی که این نوع در زیر ضرب تیغ دارد نوعی دیگر نیز آرد
و این نوع تیغها میسازند که مانند کاغذ بتوان پیچید
فرنگیان متکفل آنند که نوع اینها را از بلاد اسلام آرند و فولاد نیز
نوعست کانی که او را اشاه و زان گویند و عملی که از نرم آهن
با بعض ادویه خوب بغیت سازند و گاه باشد که فولاد را نرم
کنند و در نرم آهن که آرند امتزاج ایشان جوهری حاصل
شود که آن را بلارك گویند و از بلارك تیغها و کتارها اکثر
هندیان نکه میدارند و امثال اینها میسازند و بعض ادویه
بر آن طلا کنند تا گوهر بر آرد و بلارك چند قسمست بلارك
شاهی بلارك جاهکی در زوهستا وغیر اینها بلارك شاهی
را گوهرهای سفید درشت مسلسل بشکل محرابها بود

ونزد هندیان گوهرهای کبار و بزرگ باشد چنانکه گوشها
بسر انگشت نقش کرده و باین قسم تفال کنند و بلارك جاهکی
گوهرهای سفید بسیار دارد ولیکن خشك و سریع الا
نکسار است و گاه باشد که موازی سر انگشتی باز باده بر
تیغ بی گوهر سیاه فام بود و آنرا اقبال نیکو اندازند خاصه
که بر وجنتی تیغ بود و آنچه بر کناره یا قرب قبضه باشد گویند
که بر خصم مبارک نیست و آهن از منسوبات زحلست

فصل دویم در کان آهن کان آهن مانند سر فاهیه بود
ما یکان در اکثر بلاد واقعست و بلارك و نرو هندی در هند
و بلارك جاهکی در فارس میسازند و طریق آب دادن بلارك
هندی آنست که قدری گل سرخ و سرگین گاو با قدری
ملح و زاج مزج نمایند و بر وجنتی تیغ طلا کنند و تیغ در آتش
می تابند و هر دو جانب او بر قطعه نمد تر می زنند تا زمانی که
آب بگیرد

فصل سیم در تمیز انواع و قیمت آن آهن فرنگی که
اندام سفید بهترین انواع است و شمشیری از آن مو...

بلا

یکهزار دینار مصری می ارزد و بلارك شاهی اشرف
انواع بلارکست بعد از آن نرو هندی و بلارك جاهکی بود
انکه احسن الشکل و کثیر الجواهر است در اوایل زمان
احداث بجای بلارك هندی میداشتند و بقیمت آن میخر
یدند لیکن چون آنرا آزمودند بسیار خشك و سریع الانکسار
بود عزت و قیمت آن تنزل کرد ارباب وقوف و مهارت
گفته اند که آهن نیکو آنست که سفید فام بود و لطیع نباشد

فصل چهارم در خاصیت آن آهن از جمیع فلزات انفع است
تا غایتی که گفته اند که هیچ حرفت بی آن تمام نمیشود
درنك آهن آنرا زعفران الحدید گویند معدهای ضعیف را
قوت دهد و در بعض ادویها و صنعت کیمیا مستعملست
ربیما آهن که آنرا خبث الحدید گویند در مراهم جراحت را خشك
اندازد و بواسیر را نافع بود و در جوارش استرخای
معده را سود دهد و آبی که بر کان آهن گذرد از میانی که بر
سایر کانها عبور کند اخف و احسن باشد و اگر قدری

سفیداب با روغن بر آهن طلا کنند با قطعه ادویه
بروغن و نمک بیك جا آلند تا سیاهی از آن بیرون آید
و آهن سیاهی بر آهن طلا کنند آهن رنگ نگیرد و اگر میخ آهنی
گرم کنند چنانچه سرخ شود و بیخ درختی کو بیدان درخت
خشك شود اگر چیزی بزرگ باشد و از خون بزرگ گرم رود ترك
شکسته شود **باب** هفتم در خارصینی در خارصینی خلاف
بعضی مردمان چنین روایت کرده اند که در حدود چین فلزی
زرد رنگ غیر متطرق مشابه هفت جوش است که از آن
گویند و مزاج این جوهر به زر نزدیکست لیکن از زر را تغلت
بدلیل آنکه اگر با زر امتزاج یابد زر را بکدازند در دم آب
سوب کند و بعضی بر آنند که خار فلزی که از برنج سیاه فا
است که سیاهی آن بسرخی میدهد و از آن انواع اسلحه را
میسازند که زخم آن اسلحه را مضرت عظیم است و گویند که
در کمر چین از خارصینی آئینه چینی و جرمی کبیر میسازند
که مقرعه بر آن جرس زنند و از آن موادی یکمیل راه برود و آن

جرمرا

جرم را از سقف معابد میاویزند و اعلام هنگام عبادت
بان میکنند و بعضی بر آنند که جرم مذکور را از فلزات هفت
گانه ترکیب میکنند و اگر صاحب لقوه بر آئینه خارصینی نگاه
کند شفا یابد و اگر جوهری که آئینه مذکور را از آن میسازند
با خود نگاه دارند صرع و مالیخولیا را نافع بود و جادوئی را
دفع کند و اگر بر اطفال بندند در خواب نترسند و فزع نکنند
و بعضی دیگر بر آنند که در میان زابلستان و بدخشان سنگی
هست که چون از آن بکدازند از آن جرمی غیر متطرق منکسر
برنگ قلعی ترشح کند که از الخارصینی گویند و بعضی دیگر
بر آنند که در زابلستان سنگی سیاه زرد فام هست که
از آن میکدازند و در قوالب مختلف میریزند و از آن تعویذها
و موبندها میسازند و مشابهت تمام با آئینه چینی دارد
و مسمی بخارصینی است و بعضی گویند که خارصینی از عصاره
سوخته تکون می یابد از آن جمله در جبال وحش که مهبط صواعق
عظیم است جسمی صلب بشکل عموری یافتند که اکثر آن در

در زمین فرو رفته بود و رنگ آن میانه رنگ آهن و
نقره بود و ازان جسم دستها و کاردها ساختند و در نواحی
بحرین صاعقه بزمین افتاد دران محل جسم طولانی یافتند که
رنگ او میانه رنگ آهن و نقره بود و از آن بسیافی دادند
و ازان دو شمشیر ساخت یکی از سیاف فوت شد و یکی دیگر را
ملک بحرین داشت شبی تاریک ملک سیر میفرمود بنخلی صغیر رسید
تصور کرد که مردی است شمشیر بدان زد نخل نیفتاد ملک
بخشم شد و شمشیر بسنگ زد و دو پاره کرد روز دیگر احتیاط
کردند شمشیر از نخل گذشته بود لکن بواسطه خفت زخم و
حدت تیغ قطعها از یکدیگر جدا نشده بود با اندک بادی از یکدیگر
جدا شد ملک از شکستن تیغ تاسف بسیار خورد و پارها
را وصل کردند و آن تیغ در موصل شهرت تمام یافت و از ثقات
مرویست که در مسجد آدینه اردبیل جسمی قلیل الحجم کبیر الوزن
افتاده که بحسب وزن موازی پانصد من باشد و بعضی
ازان جسم از بسیاری دست که بران مالیده اندر رنگ سپیدا

پیدا

پیدا کرده میانه رنگ نقره و آهن و بعضی دیگر که دست
بر او نا مالیده اندر سیاه فام است و این جسم از غایت صلابت
نمیتوان شکست و آتش بر آن ظفر نمی تواند یافت چنانچه
حدادی خواست که پاره ازان جدا کند آن جسم را گرم کرد
بمرتبه گرم شد که از ده ذراع مسافت کسی نزدیک آن
نمیتوانست رفتن و غازان خان امر کرد که تمام آن را
نویسند بزحمت و تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشراف
اردبیل بر آنند که اول گرده گز زرده هشت در آن محل
بنا کرد این جسم در انجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل
شده و خاصیتی از منسوبات عطارد است خاتمه در
مرکبات فلزات و نسبت ایشان با یکدیگر فصل اول در برنج که آنرا
بتازی شبه گویند برنج از مس منعقد و توتیا و شیرینی پرورده
ترکیب میکنند و در ابتدای حدات بسان زر زرد و در شست بعد از آن
بتدریج زردی وی تنزل میکند تا بدرجه مس نادر رسد
اگر خواهند که رنگ او باقی ماند هر چند گاه توتیا بان مزج

آتش

نمایند واقسام برنج بسیار است بهترین اقسام روی اند سبیی
و شاهیست که بر محک چهار دانگ عیار دارد و از کوهرهای
کداختی بعد از سیم و زر هیچ یک از برنج بهتر فصل دویم در سفید
روی که از ابتدا زی صغر کویند و ترکیب صغر که امتزاج
از ایشان دارد کثیر الیبوست است بمرتبه که در روی
هیچ نرمی نیست و نحاس و رصاص که اجزای صغر اند از
یکدیگر جدا نتوان کرد و سبب ترکیب برنج و سفید روی آن بود
که چون حاکم ظالم کثیر اللجاج حجاج یوسف حاکم کرد که
که در عراق و فارس اوانی زر و سیم نسازند و آنچه ساخته باشند
بشکنند زرکران خرده در آن جهت مشغول برنج و سفید روی
ترکیب کردند فصل سیم در بتر و از آنال کویند ترکیب تالاذ
اسرب و نحاس است و تکلفی زیاده ندارد بلکه احسن و انول
از جمله مرکبات مذکور است و در آتش تاب بسیار ندارد
از آن هاونها و دیکها کرمابه و امثال آنها میسازند و اسرب
و نحاس که اجزای تالند بسهولت از یکدیگر جدا توان کرد

ورصاص و نحاس مربی تربیت سعد اکبر و سعد اصغر اند
تناسب و تعاشق میانه ایشان هست چون بیکدیگر آمیخته
اند از هم جدا نمیشوند و اسرب و نحاس مربی تربیت نحس اکبر
و سعد اصغر اند مناسبتی چندان میان ایشان نیست ازین
جهت از یکدیگر جدا شوند فصل چهارم در زیراندود ترکیب در زر
و سفید روی بتر و نحاس و برنجست و از آن انواع دراتها
میسازند و عزتی چندان ندارد فصل پنجم در طالیقون و اصل
طالیقون نحاسست که بعضی فلزات و ادویه بان آمیخته اند
و آنچه تجربه از طالیقون جراحت کنند آن جراحت التیام نپذیرد
و اگر بمقاش طالیقون که چوب کرده باشند موی بر کنند دیگر
بادام موی نیارد و اگر در آینه طالیقون نگرند چشم را ضیا
رسد و اگر زیاده نظر کنند قوت ابصار تباه کند فصل ششم
در بیان اموری که مرکب از فلزات اند امور مرکب از فلزات غیر
مذکورات بسیار است و ما درین مختصر بذکر دو مرکب اختصار
میکنیم سیم سوخته که ترکیب آن از سیم و اسرب و نحاس و از زرنک

بسیاه روشن است و در نقاشیها مستعملست و یکی
دیگر هفت جوش که مرکب از فلزاتست و از آن اوانی میسازند

فصل هفتم در نسبت فلزات با یکدیگر مقدار معین که آن مقدار
از زر صد مثقال بود و از سیماب هفتاد و یک مثقال و دانگی و نیم
تسوی و از اسرب پنجاه و نه مثقال و دو دانگ و نیم و از سیم
پنجاه و چهار مثقال و نیم و از نحاس چهل و شش مثقال و دو
دانگ و از برنج چهل و پنج مثقال و از آهن چهل مثقال و نیم و سه
تسو و از قلعی سی و هفت مثقال و نیم باشد و الله اعلم بالصواب

قد تم [redacted] هذا الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید احقر
العباد و اضعف الناس عطاالله بن محمد باقر الموسوی
الخوانساری فی چهاردهم شهر شوال المکرم من شهور
سنه ثلث و ثمانین و مأتین
بعد الف من الهجرة
النبویة

مممم